

اوضاع اجتماعی ایران در زمان قاجاریان

زیر درخت نسترن

● حق وردی ناصری



● بافت اجتماعی و طبقاتی ایران، در زمان قاجاریان، تفاوت قاحشی با دورانهای پیشین ندارد. طبقات ممتاز، همچنان در صدرند. و غرق در عیش و نوشهای خودند. و طبقات فرودست تنها حتی که دارند پرداخت مالیات و باج و خراج است! اسراف و تبذیر در بودجه مملکت، بنفع درباریان و وابستگان درباری، مانند سپهسالاران شیرخواره، مستوفیان، و شاعران مدیحه سرا، مورخین یاوه سرا و بی حقیقت. از مختصات ویژه این دوران است. پادشاهان قاجار از خواجه تاجدار تا احمد شاه، علاقمند جدی ثروت هستند. لذت آغامحمد خان این است که لخت روی مسکوکات طلا بفلطد. و ماجرای آذین بندی و ترصیع ریشهای فتحعلی شاه خود حکایتی است. احمد شاه را به لقب، احمد علاف می گفتند. زیرا، گندم و جو را در سال مجاعه (قحطی) احتکار میکرد که گرانتر بفروشد.

از ویژگیهای دیگر این دوران، نفوذ و قدرت ملایان را در تمام شئون اجتماعی باید نام برد. ملایان که از زمان صفویه با پیش گرفتن میامت استحاله قدرت روحانیت، در قدرت سلطنت، جذب حکومتها شده بودند، در دوران کوتاه مدت نادرشاه سر در لاک خویش کشیدند. زیرا که نادرشاه با خوی پلنگی خویش، هیچ قدرتی را تحمل نکرد. و خود چونان اسفندیار که « زنیرو روان خوار داشته بود » قربانی خوی خویشتن گردید. اما در زمان قاجاریان به ویژه در زمان فتحعلیشاه، مجدداً قدرتی یافتند. و در زمان محمدشاه اضافه بر ملایان صوفیان نیز بجر که قدرت وارد شدند. چه حاج میرزا آغاسی - لله، معلم وزیر محمد شاه - درویشی است نا درویش! و بر اریکه قدرت نشسته است



زیر درخت نسترن

تحلیلی مختصر

از

اوضاع اجتماعی ایران در زمان قاجاریان

چاپ دوم

۷۸۶۱۵

حق‌وردی ناصری



مرکز نشر و پژوهش

تهران - خیابان شاهرضا روبروی دانشگاه

تلفن ۶۴۱۶۲۵

☐ زیردخت نسترن

☐ حق وردی ناصری

☐ چاپ دوم

☐ چاپ

☐ تابستان سال ۲۵۳۷

☐ حق چاپ مخصوص نویسنده و ناشر

فهرست

۵	پیشگفتار
۹	اوضاع اجتماعی ایران در زمان قاجاریان
۱۵	روشنفکری در زمان قاجاریان
۲۱	ناصرالدینشاه
۳۱	امتیاز تنباکو
۴۱	میرزا رضا کرمانی
۴۹	مظفرالدینشاه و مشروطیت
۵۵	شرح حال شهدا
۸۱	دستگیری و کشتار شهدا
۸۸	توضیحات

به یاد برادرم «خدوش» که در جوانی سیاهی به گور
رساند و بدبختی مرا بی نهایت و همیشگی ساخت .

یادداشتی بر چاپ دوم

نیمه‌های اسفند ماه سال گذشته بود که کتاب زیر درخت نسترن برای اولین بار منتشر شد. هر چند که به تأخیر. و به علت‌هایی که جای گفتنش اینجا و اکنون نیست.

اما در مقایسه آشفته بازار کتاب در ایران، در زمانی نه چندان طولانی، که غیرمنتظر بود با استقبال مواجه شد. و نسخه‌های آن چاپ تمام شد. خامی و ناپختگی است اگر بگویم که این استقبال به علت حسن کتاب بوده است. نه، هرگز. علتش در این است، که عطش جماعت کتابخوان را معالاف آبی گوارا - اعنی کتابی شایسته - بندرت است. و چون دردی-کشان صاف نیابند لابد که به جام دردآلود بسازند. و کنیز مطبخی راجانشین خاتون کنند. و این روحیه قناعت و به اجبار کم و کمتر خواهی است که چنین وجیزه‌ای را می‌تواند محلی از اعراب دهد.

بهر تقدیر چنین شد.

اما وقتی که این کتاب منتشر شده بود، افسوس می‌خوردم که چرا فلان مطلبش را به این صورت ننوشتم و چرا بهمان سخنش را به آن صورت. و با خود می‌گفتم ای کاش چنین و چنان می‌کردم و چه‌ها و چه‌ها.

اما همه اینها از مقوله نیت و لعل بود و ناممکن. زیرا که تیر از کمان رها شده بود و سخن گفته شده.

آری

سخن تا نگفتی براو دست هست ولیکن چو گفתי یابد او بر تو دست اما این امید را داشتم که اگر کتاب به چاپ بعدی برسد. کژیها و کاستیها را بگیریم. و آنچه را که می‌پسندیدم در حد مقدور بر آن بیفزایم و از سوی دیگر چون این مختصر مقدمه ای بوده است بر مفصلی در باب شهادت و روشنفکری امید این را داشتم که ناگفته های این را در آن مفصل جبران کنم.

اما در چاپ دوم امیدم قرین یأس شد زیرا که بود حروفچین و مشکلات چاپ مانعی در این راه می‌بود. و بناچار باید به آنچه هست راضی باشیم که العبد یدبر والدهر یقدر. و به مدلول مالایدرک کله لایترک کله از آنچه هست نباید دست شست و اکنون با تقدیم مجدد این مختصر - باپاره ای اصلاحات جزئی - به ساحت آنانیکه به انسان و اندیشه اش حرمت قائلند، این تعهد را فرض ذمه خود می‌دانم که بشرط بقا کاستیها و کژیهای آن را در آن مفصل معهود و مذکور تلافی و جبران کنم. گر خدا خواهد.

حق‌وردی ناصری

۱۵۳۶/۲/۳

پیشگفتار

شهید آنگاه ارزشمند است ، که علت شهادت را بداند ؛
و به امکان شهادت نیز بیاندیشد . و شاید مفهوم شهید همین
باشد . و شاید در تعریف شهید درست آن باشد ، که بگوئیم
« شهید آن است که با جوهر دانائی به استقبال شهادت در راه
یک آرزوی انسانی برود . » و اگر شهادت فاقد دانائی باشد ،
ارزش والائی بر آن تصور نتوان کرد . افکار عمومی نشان داده
است که شهادت در راه ایده آلهای انسانی و در راه مبارزه با
زور مندانی که سعی کرده اند سدی در مقابل تکامل تاریخ
انسانی باشند ، نمونه خوبی برای اندیشیدن به امکان شهادت ،
در نسلهای بعدی بوده اند . هر چند که در پاره ای موارد ، این
شهادتها ، صرفاً شهیدگرایی را بیار آورده اند ، نه شهادت گرایی
را . اما نفس آن شهادت ، آبی بوده است در پای درخت

تکامل انسانی . و بدون آن شهادتها، اگر چه تکامل خواه نا-
خواه انجام میشد، اما نیازمند زمانی درازتر میبود. و وقفه‌ای
در رشد درخت تکامل به وجود می‌آمد. از اینروست که هر نوع
شهادتی برای انسان تکامل گرا ، هم محل تأمل است و هم
ارزشمند . و هر شهیدی در نظر انسان ترقیخواه عزیز است
و گرامی .

شهادت، افسانه آفرین و تاریخ زاست و این هر دو انسان
سازند. هر چند که انسان این هر دو را بهستی میکشاند .
شهید ایده امکان شهادت می آفریند. و این ایده صفحات تاریخ
را غنی میسازد . از شهادت سیاوش تا شهادت سقراط و از
شهادت حسین منصور حلاج تا شهادت حسین بن علی و از
شهادت بابک تا شهادت دیگر عزیزان که تو خود میدانی و
باید بدانی، مردانگیها، بزرگواریها، اندیشه به عدالت و رویا -
روی ستم ایستادن آفریده میشود . و اینهمه در وجود انسان
کمال گرای تجسم می یابد .

آنچه در این کتاب می آید شرح پر غصه شهادت سه تن
شهید عزیز است ، از این دیار . که در زمانی نه چندان دور
از ما ، زیر درخت نسترنی سر بریده شدند . و در این ماجرا
سه پادشاه مستقیم و غیر مستقیم دست داشتند . یکی ناصر-

الدینشاه که دستگیری اینان بعد از قتل او و بهمین انگیزه بوده است . دیگری مظفرالدینشاه که شهادت این سه تن در زمان سلطنت او رخ داده است و سومی محمدعلی میرزای آن زمان و محمدعلیشاه بعدی که خود، این سه را به شهادت رسانیده است .

بنابر این لازم می آید که در این کتاب شرحی ولو باختصار دربارهٔ هر یک از آنان گفته آید . چون وقایع تاریخی هیچگاه بطور مجزا و منفرد روی نمیدهد. و هر واقعه بستگی به وقایع دیگر دارد ؛ و زندگی هر شخص مؤثری بناخواه با زندگی دیگر اشخاص می آمیزد ، بناچار از شخصیهائی مانند سید جمال الدین اسدآبادی ، علاءالملک ، میرزا رضا کرمانی ، میرزا ملکم خان ، ظهیرالدوله و غیره نیز سخن بمیان می آید. و در مورد هر کدام به تناسب دخالتشان یا وابستگیشان به این حادثه ، سخن گفته میشود. سوای شرح حال اشخاص مذکور می باید خصوصیات و کیفیات تاریخی ، تاریخ زندگانی و مرگ آنان نیز بررسی شود .

زیرا که تاریخ، خصوصیت انتزاعی ندارد. و هر واقعه تاریخی با هزاران رشته های به ظاهر نا مرئی ، با وقایع و

حوادث دیگری که از نظر زمانی و مکانی با هم متفاوتند در می‌آمیزد. با اینحال ناگزیریم تذکر دهیم که هدف این مقاله فقط پرتو افکنی بر قسمتی از تاریخ قاجاریه است که به هرحال، حال و هوایی جداگانه از سایر ایام داشته است. و امید چنان است که این مقاله بتواند، تعهدی را که داشته‌است، به انجام رساند. و از خواننده این مقاله تقاضا داریم، هرگونه لغزش و خطائی را جهت اصلاح یادآوری فرمایند.

اوضاع اجتماعی ایران در زمان قاجاریان

درباره این دوره خاص از تاریخ ایران ، چنانکه باید و شاید ، هنوز تحقیق کافی بعمل نیامده است . و آنچه در این زمینه نوشته و منتشر شده است بجهت مختلف نمی تواند ، عاری از لغزشهای عمدی و غیر عمدی باشد . هر چند که به علت وقایع تاریخی مهمی که در این دوران روی داده است ، شایسته می نماید که تاریخی عاری از حب و بغض و موافق حقیقت ، از این دوران فراهم آید . و اینکار نیز ، کاری سهل و ساده نیست ؛ زیرا انبوه مدارك و اسناد متناقض - درعین مفید بودن - خود اولین مانع کارمورخ میشود . و به دست آوردن حقیقت را اگر نا ممکن نسازد ، کاری بس مشکل و توانفرسا می کند . این کتاب نیز بهیچ وجه مدعی کشف حقیقت و ارائه آن در این زمینه نیست . اما گفتنی است ، که سعی شده است ، حتی الامکان سلیقه ها و پسندهای شخصی و زمانه در این سطور راه نیابد . عامل دیگری که کار تحقیق در زمینه تاریخ قاجاریان را دشوار میسازد ، گسترش نفوذ فرنگیانی است ، که بدنبال بازار

مناسب جهت چپاول مواد خام و به فروش رسانیدن مواد ساخته شده، در کشورهای عقب مانده و منجمله ایران آن روز-راه افتاده بودند. هریک از این کشورها- بیشتر انگلستان و روسیه تزاری و کمتر فرانسه و بعدها آمریکا- جهت پیشبرد مقاصد استعماری خود بانواع دسایس و حیلها، دست میزدند. و رجال ایرانی و زمامداران وقت نیز یا روسوفیل بودند، یا انگلوفیل. و تنها در این میان، ایران و ملت ایران بود که دوستدار و خواهنده نداشت. همین خصوصیت خود عاملی است، که امکان محقق را در شناخت خادم و خائن دشوار میسازد.

بافت اجتماعی و طبقاتی ایران، در زمان قاجاریان، تفاوت فاحشی با دورانهای پیشتر ندارد. طبقات ممتاز، همچنان در صدرند. و غرق در عیش و نوشهای خودند. طبقات فرو دست تنها حقی که دارند پرداخت مالیات و باج و خراج است! اسراف و تبذیر در بودجه مملکتی، بنفع درباریان و وابستگان درباری- مانند سپهسالاران شیرخواره، مستوفیان، و شاعران مدیحه سرا، مورخین یاوه سرا و بی حقیقت- از مختصات ویژه این دوران است. پادشاهان قاجار از خواجه تاجدار تا احمد شاه، علاقمند جدی ثروت هستند. لذت آغامحمد خان این است که لخت روی مسکوکات طلا بغلطد. و ماجرای آذین بندی و ترصیع ریشهای فتحعلی شاه خود حکایتی است. احمد شاه را به لقب، احمد علاف می گفتند. زیرا، گندم و جو را در سال مجاعه (قحطی) احتکار میکرد که گرانتر بفروشد.

اندرونیها، از زنان متعدد انباشته شده بود. تا بدان حد که برخی از زنان شاهان، تا پایان عمرشان فقط دوبار لذت هم خوابگی با شاه را درک کردند و چنین بود که این دوران را «عصر بی خبری» نام نهادند.

در زمانیکه، تحولات اجتماعی، اجتماعات دیگر را آن به آن دگرگون میساخت، و سرمایه‌داری و بورژوازی، عرصه را بر فئودالیسم تنگ کرده بود، زمامداران وقت در ایران ملعبه دست سیاست پیشگان فرنگی از یکسو و پاسداران خرافات و خرق عادات از سوی دیگر میبودند. سیستم اداری ایران در این زمان، بیشتر «براساس عرف ویا قوانین عادی» بنا شده بود. و گردانندگان آن عبارت بودند از شاه و نواب او و ولات و حکام و سایر مأموران محلی و کدخدایان. اوامر آنان با دست زورمند قدرت اجرا میشد. و بر فرض که نیتشان پاک بود بازیبسته احتمال داشت که مرتکب بیدادگری شوند^۱.

هجوم سرمایه‌داری غرب، با فرهنگ و ویژگی خودش، توانست در این جامعه ناتوان، تغییرات دلخواسته را به وجود آورد. و آن قسمت از نهادهای اجتماعی موجود را که جهت منافع خویش سودمند میدید، ابقا کرد. و در تسجیل آنها کوشید.

از ویژگیهای دیگر این دوران، نفوذ و قدرت ملایان را در تمام شئون اجتماعی باید نام برد. ملایان که از زمان صفویه با پیش گرفتن سیاست استحاله قدرت روحانیت، در قدرت سلطنت، جذب حکومتها شده بودند. در دوران کوتاه مدت نادرشاه سر در لاک خویش کشیدند. زیرا که نادرشاه با خوی پلنگی خویش، هیچ قدرتی را تحمل نکرد. و خود چونان اسفندیار که «زنیرو روان خوار داشته بود» قربانی خوی خویشتن گردید. اما در زمان قاجاریان به ویژه در زمان فتحعلیشاه، مجدداً قدرتی یافتند. و در زمان محمدشاه اضافه بر ملایان، صوفیان نیز بجرگه قدرت وارد شدند. چه حاج میرزا آغاسی - لله، معلم و وزیر محمد شاه - درویشی است نا درویش! و بر اریکه قدرت نشسته است.

۱ - به کتاب مالک و زارع در ایران رجوع شود ص ۲۷۳

مردم عادی و توده‌های رنجبر - اگر چه نه به آشکار - با تجهیز به سلاح دانائی، خود را آماده مبارزه با این اتحاد شوم قدرتهای مسلط می‌کردند. و نتیجه این تحولات مردمی را که بکندی صورت می‌گرفت، می‌توان در تاریخ اواخر دوره قاجاریه مشاهده کرد. مسائلی مانند تبذیر و اسراف دربار، ضعف قوای نظامی و نالایق بودن دستگاه اداری که از قدیم مردم با آن مواجه بودند، همچنان باقی بود. اما بموازات این جریانات عدم رضایت عامه و تقاضای اصلاحات بتدریج بیشتر میشد. کسانی که طالب اصلاحات بودند، تحت تأثیر نهضت جوانان ترك و نهضت وحدت اسلام که پیشوای آن سید جمال‌الدین اسد آبادی بود درآمده بودند. همینکه شاه شروع باعطای امتیاز تنباکو نمود - ۱۸۹۱ میلادی، (۱۳۰۸ هـ - ق) - مردم لب باعتراض گشودند. و طالب تغییر رژیم شدند. کار این اعتراض سرانجام به انقلاب مشروطیت منجر شد.

با توجه به سیستم اداری ناقص و عقب مانده‌ای که در این دوران اعمال میشد بتدریج آبادانیها کم شد و بموازات آن ویرانیها افزونی یافت. و دستگاه حکومتی که زیر فشار توده‌های مردم واقع شده بود، واز سوئی ادامه وضع موجود را بد صلاح خود نمیدید، درصدد ایجاد تحولات و تغییراتی به ویژه در سیستم زمینداری برآمد.

«در مورد زمین داری و وضع و موقع مالک و زارع باید دانست که انقراض نهائی روش قدیم زمین داری از خواص دوره قاجاریه است. و اعطای مشروطیت را می‌توان علامت ظاهری انحلال راه و رسم کهن دانست. با توجه باینکه املاک خالصه عموماً روبه ویرانی نهاده بود امین السلطان وزیر ناصرالدین‌شاه دید که انتقال املاک خالصه، باشیخاص بهتر از آن است که بنام همان اشخاص

حواله‌هایی بر عهده املاك مزبور بنویسند. و این کار، موجب پیشرفت بیشتری در امر زراعت خواهد شد. از اینرو بموقع فرمانهائی مبنی بر انتقال املاك مزبور صادر و مقرر شد که آنها مشمول پرداخت مالیاتی نسبتاً سنگین شوند.

در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه عده بیشتری از املاك خالصه فروخته شد.

چون دربار مانند معمول محتاج پول بود، مشاوران مظفرالدینشاه باو پیشنهاد کردند، که تمام زمینهای حوالی اصفهان را خالصه اعلام کند، و قصد اواز این کار فروش املاك مزبور باشد. علاوه بر املاك خالصه بعضی اراضی را قرق یا شکارگاه سلطنتی اعلام میکردند. و مردم را از شکار کردن در تپه‌ها و چراندن اغنام و احشام بی‌هانه ممانعت از رمیدن صید منع میکردند. و سپس به زور حق مرتعی بعنوان حق باز خرید از اشخاص اخاذی میکردند. عده‌ای از دعوات به عشایر و خوانین ایلات تعلق داشت، عده معتنا بهی ازدهات نیز ظاهراً ملك افراد طبقه روحانی بود و بسیاری ازدهات وجود داشت که قسمتی از هر کدام را اشخاص به عناوین مختلف متصرف بودند.^۱

به علت فقد شعور سیاسی، و عدم آگاهی توده مردم از یکسو، و بی خبری پادشاهان قاجار از اوضاع سیاسی دنیا، و اختناق شدید ازسوی دیگر، مبارزات حکومتهای استعماری بر سر تقسیم منافع در ایران، به اوج خود میرسید. و طبیعی است که زیان‌دیده اصلی در این مبارزات ایرانی و ایران بوده است. ناپلئون بر اثر صلحی که با روسیه می‌کند، موجبات شکست

۱ - رك به مالك وزارع در ایران

ایران را در جنگ با روسها فراهم می‌آورد. ولای سیاسی انگلستان معاهدات گلستان و ترکمانچای را بر ایران تحمیل می‌کند. و در زمان محمد شاه افغانستان از ایران منتزع میشود. و مبارزات حاد و سهمگین بریتانیا و روسیه در زمان ناصرالدینشاه - جهت بدست آوردن امتیازات در زمینه نفت و دیگر چیزها - کار را بدانجا میرساند که وثوق الدوله قباله ایران را در قبال مشتی لیره به انگلستان تفویض می‌کند. در یک چنین دورانی است که حماسه شهادت ابن سه شهید آفریده میشود. یعنی در دورانی که یکی از وزرایش چنین ترسیم می‌کند :

« خزانه دولت به قدریک دکان صرافی اعتبار نداشت. و پروات دولت را به قیمت نازلی بیع و شری کرده از اعتبار می‌انداختند. سفرای دولت از گدایان فرنگستان، پست تر و بی اعتبارتر بودند. قشون دولت، از بابت نرسیدن جیره و مواجب از **همله های شهری رذل تر و پست تر بودند**^۱ اوضاع رشوه و منصب فروشی و ولایات فروشی بقدری رواج داشت، که درانظار از درجه اعتبار افتاده بود.^۲ »

۱ - خواننده فہیم حتماً توجه به این نکته دارد که انتساب عنوان رذل و پست به عملہ های شهری کہ همان کارگران غیر کشاورزی باشند. از سوی صدراعظم آن زمان یعنی مشیرالدوله است. در این سخن کہ نقل شدہ است، بوی تعفن اشرافیت مشام را می‌آزارد و لہذا بہ مصداق نقل کفر ضرورتاً اعتقاد بہ کفر نمی‌تواند باشد، صرف شاهد مثال این سخنان نقل شد.

۲ - از سخنان مشیرالدوله بہ نقل از کتاب سپہ سالار اعظم

روشنفکری در زمان قاجاریان

پیش از این گفته شد، که در این دوران، وجود منافع استعماری، باعث شد، که اروپائیان بیشتر به ایران بیایند. و همچنین مسافرت به اروپا، از جانب ایران، تزیاید یافت. نتیجه این آمدنها و رفتنها تأثیری بود، که فرهنگ غرب بر فرهنگ سنتی و بومی ایران گذاشت. همراه با بازاری-از فرآورده‌های غرب - که به ایران وارد شد، واژه‌آن و فرهنگ مربوط به آن ابزار نیز رسوخ کرد. نتیجه منطقی این امر این بود، که زبان روشنفکران این زمان و نحوه تفکر آنان صبغه فرنگی بخود گیرد. و چنین هم شد. هم در این دوران است که بجای ادب و ادبیات، لیراتور و بجای تاریخ، هیستوار می‌نشیند. و گویا که روشنفکر در این زمان، گمان دارد که با تغییر واژه مفهوم نیز تغییر می‌یابد. چون روشنفکر این دوره، در مقام مقایسه ذلت ایرانی با شوکت فرنگی برمی‌آید، به این نتیجه میرسد که آنچه ایرانی است بداشت و آنچه فرنگی است به. و در نتیجه چشم به غرب می‌دوزد و غرب زدگی

درخون و عروق او جاری میشود . و اگر هم به چنین نتیجه‌ای نرسد، همچنان روشنفکر سده چهارم هـ - ق در آرزوی بازگشت زمان پیش از اسلام است . و می بینیم که روشنفکران قاجار عموماً یا از فرنگ نمونه گیری می کنند و یا از تمدنهای پیش از اسلام ایران ، به ویژه از زمان ساسانیان .

از اینروست که روشنفکری در این دوران فاقد اصالت و اعتبار شناخت پدیده‌های واقعی اجتماع است . روشنفکر عصر قاجار بویژه روشنفکر حدود زمان مشروطیت ، چون در پرتو مبارزات سیاسی بریتانیا و روسیه تزاری ، محیطی با آزادی نسبی ، یافته است . لهذا بر همه چیز می تازد و تمام عقده‌های فروخورده خود را برون میریزد ، بدون آنکه واقعاً آگاه باشد که با چه کسی مبارزه می کند و چرا .

و هم در این دوران است ، که انجمنهای فراماسونری در ایران رواج میگیرد . و بیشتر تحصیلکردگان و روشنفکران جذب لژهای مختلف فراماسونری میشوند . قدرت این انجمن های سری که بنام فراموشخانه نامیده میشود آنچنان قوام و دوامی دارد که شاهان و وزراء را نیز بخود جلب می نماید . و گویا اولین این انجمنها « تحت ریاست میرزا عباسقلی که یکی از مجلس نشینان ملکم خان بوده تشکیل میشود . و اعضای دیگر این انجمن ترجمان - الدوله ، یحیی میرزا ، میرزا داود خان علی آبادی و کمال الوزرا و چند نفر دیگر بوده اند . این انجمن اخباری منتشر میکرد ، ولی منظور اصلی رئیس این بود که اشخاص ساده لوح را در مقابل اخذ نفری ده تومان بعضویت بپذیرند . اسم این انجمن ، آدمیت بود . يك جلسات خصوصی هم تشکیل میدادند و آن را انجمن حقوق می نامیدند . از جمله انتشارات این انجمن این

بود که امین‌السلطان، بدستور انجمن آدمیت کشته شده است^۱. این انتشار عده زیادی را به عضویت این انجمن متمایل ساخت. و میرزا عباسقلی پولی گردآورد. حتی محمد علی میرزا تقاضای پذیرفته شدن به عضویت نمود. میرزا عباسقلی و یحیی میرزا و ترجمان الدوله از طرف انجمن به دربار رفته، محمد علی میرزا هم‌آدم شد^۲. و میرزا عباسقلی به اخذ چند هزار تومان موفق گردید.^۳

این انجمن‌های فراماسونری^۴ که نمیدانیم نیتشان خیر بوده است یا شر؟ تیوانستند اندیشه‌های تازه‌ای در ذهن جوانان و روشنفکران آن‌زمان ایجاد کنند. یعنی همان روشنفکرانی را که «در همان زمان مردم کوچه و بازار برای نامیدن چنین آدمی «فکلی» «متجدد» «تجدد خواه» متجدد دین بکار میبردند. و مقصود از این تعبیرها پیشوایان مشروطه بودند که از فرنگ برگشته، حرف و سخن تازه‌ای در سیاست و اجتماعات آورده بودند و البته در ادبیات و هنر... این پیشوایان **مدر مشروطه ادای**

۱ - راجع به قتل امین‌السلطان، روایات گوناگون است. برخی می‌گویند موقر السلطنه بدستور محمد علی‌شاه در یک جلسه مشاوره مأمور قتل وی میشود و پس از انجام مأموریت عباس آقا نامی را مقتول ساخته رولور را نزدیک نعش وی انداخته می‌گریزد. برخی قاتل او را همان عباس آقا که از فدائیان یکی از انجمن‌ها بوده است میدانند. و برخی قاتل وی را حیدرخان عمواغلی می‌پندارند و اله اعلم.

۲ - یعنی به عضویت مجمع آدمیت درآمد. اما نویسنده این سطور با توجه به منش سیاسی محمدعلیشاه این انتساب را بعید میداند!

۳ - رك به ص ۱۷۸ کتاب از ماست که بر ماست تألیف ابوالحسن بزرگ‌امید

۴ - برای اطلاع تفصیلی از فراماسون و فراماسونری به دو کتاب از

اسماعیل رائین و محمود کتیرانی تحت همین عنوانها مراجعه شود.

پیشوایان اروپای قرن ۱۸ و ۱۹ را در می‌آوردند . و همین سنگ اول بنا بود که کج گذاشته شد^۱.

روشنفکران این زمان با کوله باری از تمدن غربی و با چشمی آرزومند به تمدن ساسانی تمام سنگرهای دشمنان روشنفکری را که بیشتر از جانب ملایان ملاک و ثروتمند برپا شده بود فرو می‌ریخت، و به ویژه که از طرف کمپانیهای دولت‌های بیگانه و هم برخی از ملایان غیر درباری حمایت میشد . نتیجتاً روحانیت نیز که آخرین برج و با روی مقاومت در مقابل فرنگی بود، از همان زمان مشروطیت چنان در قبال هجوم مقدمات ماشین در لاک خود فرو رفت ، و چنان در دنیای خارج را بروی خود بست ، و چنان پيله‌ای به دور خود تنید که مگر در روز حشر بدرد . و پیشوای روشنفکران غرب زده ، ملکم خان مسیحی بود و طالب اوف قفقازی^۲.

روشنفکری با همین معیار ، تا زمان ما ادامه می‌یابد . هر چند که از چندی پیش به این سوبله روشنفکران تنها غرب نیست . که شرق هم به خود بالیده است و چونان ارژدهائی که از خواب بیدار بشود ، توجه جهانیان را به خود جلب نموده است . اما با اینهمه « همه دو نسلی که پس از وقایع مشروطیت در این آب و خاک سری توی سرها در آوردند و معلم و نویسنده و وزیر و وکیل و مدیر کل شدند اگر هم چشمشان یگراست بدست قرتی بازیهای دوره جوانی خودشان نبود ، که در پاریس و لندن و برلین گذرانده بودند . دست کم گوششان فقط بدهکار به سه مکتوب آقاخان کرمانی بود خطاب به جلال - الدوله و به دیگر غرب زدگیهای صدر اول مشروطه از زبان و قلم ملکم خان

۱ - از مقاله روشن فکر چیست کیست نوشته جلال آل احمد شماره ۴ و ۵ مجله جهان نوسال ۴۵ .

۲ - رنك غرب زدگی از آل احمد .

وسید جمال افغانی و طالب اوف و دیگران»^۱

یکی از خصوصیات روشنفکران در این دوران، گردهم آئی مخفیانه و تشکیل گروهها و انجمنهای روشنفکری بوده است. این انجمنها نه تنها در تهران بلکه در شهرستانها نیز رواج داشته است. تنی چند از روشنفکران در خارج از ایران به نشر روزنامه پرداختند، مانند حبل المتین که در کلکته چاپ میشد و یا نشریاتی که به قلم و همت سید جمال الدین و میرزا ملکم خان در اروپا چاپ و نشر می یافت. و بطور مخفیانه در لای عدلهای قماش، وارد ایران میشد. و روشنفکران مقیم ایران نیز همانطور که قبلاً گفته شد، جلساتی ترتیب داده، به بحث و مذاکره می نشستند. کما اینکه در زمان «این شاهزاده» (ناصرالدوله عبدالمجید میرزا فرزند شاهزاده نصرت الدوله فیروز میرزا) عده ای از روشنفکران و آزادی خواهان که پیرو مکتب و دستورات سید جمال الدین اسدآبادی بودند، در کرمان و سایر شهرهای ایران که مرکز آن تهران بود پیدا شده و شبها جلساتی تشکیل داده و پیرامون آزادی و مشروطیت سخن گفته و تمدن اروپائیها را بمیان آورده و مردم را تبلیغ می نمودند»^۲ این سه تن شهیدی که تعهد این کتاب شرح حال مختصر آنان است در زمره روشنفکران دوره قاجار هستند. و از گروه طرفداران عقاید سید جمال الدین.

سرنوشت هر یک از این روشنفکران به گونه ای تعیین شد. برخی که جان سخت تر بودند مانند این سه تن به شهادت رسیدند. و آنانی را که می توانستند به آخور تنعم و رفاه بسته شوند، با هدایا و مشاغل پر درآمد دولتی دهان دوختند. و در واقع آنان را از کاربرد و مردانگی انداختند. و بصورت یک عضو عاطل

۱ - رك به مقاله غرب زدگی از جلال آل احمد.

۲ - رك به تاریخ مفصل کرمان نوشته محمود همت تهران ۱۳۵۰. ش

و باطل دولتی درآوردند . شکوائیه یکی از روشنفکران اینچنانی آن زمان ، بخوبی مبین این اوضاع است . وی می نویسد «چهل پنجاه سال اولیای دولت علیه را اذیت کرده ام که باید کار کرد . و مصدر فلان و فلان خدمات بزرگ شد . و حالا می بینیم بی آنکه بقدر ذره ای مصدر خدمتی بشوم ، یکی از اولین مفتخوارهای دولت شده ام . دولت ایران ، در هیچ وقت مثل این عصر محتاج خدمت نبوده است ، و منتهای خدمت بنده این شده است که پول مفتی بگیرم و در یک گوشه بیکاری دعاگوی دوام این مرحمت دولت بشوم . ^۱ »

۱ - از نامه میرزا ملکم به مشیرالدوله به نقل از کتاب تحقیق در افکار میرزا ملکم خان ناظم الدوله تألیف دکتر فرشته نورائی .

ناصرالدینشاه

ناصرالدینشاه را باید از جهاتی ، خبر سازترین شاهان ایران نامید . یکی به علت طولانی بودن سلطنت وی ، که طبیعی است در زمانی درازتر ، امکان وقوع حوادث و وقایع بیشتر است . و دیگر شدت ستیز استعمارگران به علت برخورد و تضاد منافع آنان ، که در جهت کسب امتیازات بوده است . و به همین علت این دوران را عصر امتیازات نام نهاده اند . قضاوت مورخین نسبت به این پادشاه ضد و نقیض است . برخی او را ستایش کرده و گفته اند «زندگی وی با همه ریخت و پاش به اقتصاد بود . ثروت شخصی نداشت ... با توجهی که ناصرالدینشاه به تعالی ملت و دولت داشت و موانعی که میدید میشود گفت شاهی بود مستأصل و در اواخر مایوس».^۱

از خصوصیات وی آن بوده است که به ارزاق عمومی مردم و رفاه

۱ - ر ك به كتاب خاطرات و خطرات مهدیقلی خان هدایت مخبر السلطنه

چاپ تهران - ۱۳۲۹

آنان توجهی خاص مبذول میداشته است. بطوری که « تا آخر دوران سلطنت وی در تمام فصول نرخها ثابت و فراوانی بوده. مخصوصاً نان و گوشت که در تمام سال کوچکترین تزلزلی روی نداده بود. وقتی که عازم اعقاب مقدسه میشود روز حرکت، پسرش شاهزاده کامران میرزا - نایب السلطنه - را مخاطب قرارداده و نسبت به ارزاق، خاصه نان و گوشت تأکید می نماید. که مبادا تغییری در وضعیت نان و گوشت و قیمت فعلی آن روی دهد. و تأکید می کند که کوچکترین ناراحتی مردم موجب اعدام تو که پسر من هستی خواهد بود اتفاقاً در حین این مسافرت نرخ این دو، تا حدی ترقی می کند، و صدای مردم بلند میشود. و بچه ها در کوچه و بازار می خوانند که :

شاه کج کلاه رفته کربلا
نان شده گرون

يك من يك قرون

این موضوع به اطلاع ناصرالدینشاه میرسد. وی از کربلا تلگرافی به نایب السلطنه سخن حضوری خودش را تأکید می کند. و کامران میرزا تلگراف را به وزیر نظام ارائه میدهد و وی قصاب سر کوچه غریبان را مانند گوسفند شقه کرده به طاق بازار می آویزد. و نیز يك نانوا را هم توی تنور نان پزی می اندازد. و اوضاع به حال عادی باز میگردد.^۱ از نیکبهای وی همانطور که قبل از این ذکر شد، بی توجهی به جمع مال به نفع خویشان بوده است. بطوریکه تا «آخر دوران سلطنت و بعد از او يك ده بنام ناصرالدینشاه دیده و یا شنیده نشده است. آیا سلاطین و شاهان بعد از او هم همینطور

۱ - ر. ک. به کتاب خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله بقلم حسن اعظام قدسی (اعظام الوزاره چاپ تهران ج اول سال ۴۲

بودند ؟ »^۱

داماد ناصرالدینشاه وی را چنین توصیف می کند که « تواریخ فرسو عجم کمتر پادشاهی مهربان، بردبار، رعیت پرور، ترقی طلب ، خوشخواه، با رحم ، ستار ، رئوف، با غضب ، بذول، آبادانی دوست ، عیاش و خوش منظرتر از ناصرالدینشاه نشان می دهد »^۲ وی پادشاهی بود، آشنا به ادب و شعر و فنون موسیقی. و خود شاعر و نوازنده پیانو و تار بود. به زبانهای فرانسه ، فارسی و ترکی مسلط بود. « در تمام عمر وقت ناهار روزنامه خارجه و شبها در موقع خوردن شام کتاب تاریخ گوش میکرد ، در عصر خودش بر تمام شکارچیان سرآمد بود . سه سفر برای تماشا و دیدن آثار و ملاقات سلاطین بفرنگستان رفت. و غالب جاها را جز امریکا گردش کرد و کارهای خوب درك کرده ، خواست در ایران معسول کند . عیبی که ارباب بینش و اصحاب دانش بدیده تحقیق در آن وجود دیده بودند ، فقط اندکی شهوت و کمی طمع بود . »^۳

مؤلف فارسنامه ناصری در ذیل وقایع سال ۱۲۶۴ راجع به ناصرالدینشاه

می نویسد :

« در شب چهاردهم ماه شوال از همین سال بر تخت سلطنت نشست، روز نوزدهم آن ماه با ده هزار نفر امیر و مأمور به وزارت میرزا فضل اله نصیرالملک علی آبادی از شهر تبریز حرکت کرد . بعد از طی چند منزل وزارت و صدارت را به جناب میرزا تقی خان فراهانی مقرر کرد . و

۱ - ر ك به كتاب خاطرات من بقلم حسن اعظام قدسی

۲ - ر ك تاریخ بی دروغ اثر ظهیرالدوله صفا علیشاه ص ۲۲ از انتشارات

انجمن اخوت چاپ تهران ۱۳۳۶ ه . ش .

۳ - ر ك همان .

مؤکب همایونی در ۲۱ ماه ذی قعدة آن سال وارد تهران گردید . در ۱۸ ماه محرم ۱۲۶۸ میرزا تقی خان از وزارت معزول و مأمور به توقف کاشان گردید . و منصب او را به میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله داد . عید نوروز سنه سیچقان ئیل در روز ۲۸ ماه جمادی اول این سال اتفاق افتاد . و از غرایب امور آنکه طایفه ضاله باییه که خود را امت میرزا علی محمد پسر میرزا رضای بزاز شیرازی میدانند در شهر تهران ازدحامی نموده ، و به خیال باطل که ناشی از حماقت و جهالت بود ، در فکر ریاست و ملک گیری افتادند و در خانه سلیمان خان پسر یحیی خان انجمن نمودند و بعد از اتفاق آراء قرار دادند که ۱۲ نفر دست از جان شسته در حوالی نیاوران رفته ، و چون فرصتی یابند ، گزندی به اعلیحضرت رسانند . آن جماعت روز ۲۸ ماه شوال آن سال که اعلیحضرت برای صید و تماشا سوار گشته از کوچه های تنگ نیاوران عبور میکرد و معدودی از چاکران پیاده ملازم رکاب بوده سه نفر از آن ۱۲ نفر بایی تقدم بسته ، و مانند کسی که دست در جیب و بغل برای در آوردن عریضه کند نزدیک می آمدند . شاهنشاه برای تحقیق تظلم آنها سواره بایستاده چون نزدیک شدند از سه جانب حمله بردند . و بجای عریضه مکتوب طپانچه آتش فشان از بغل در آورده ، بجانب شهریار رها نمودند . گلوله و چار - پاره ها خطا نموده و به طاعن آسمینی نرسانید . شاطر باشی و نفری از ملازمین رکاب بادشنه و کارد ۲ نفر از آنها را کشته و نفر سوم را گرفتند و بفرموده شاه او را برای مسئله نگاهداشتند . بعد از تفتیش حال معلوم گردید که ۷۰ نفر بلکه بیشتر از طایفه ضاله باییه در خانه سلیمان خان مجتمع اند . پس جماعتی از امرا و اعیان به آن خانه برفتند و سلیمان خان و ۱۲ نفر بایی را گرفتند . بعد از صدور احکام شرعیه بر وجوب قتل آنها ، سلیمان خان را

شمع آجین نمودند. یعنی گوشت بدن او را سوراخها کرده ، در هر سوراخی شمعی فرو برده ، روشن نموده و در شهر و بازار بگردانیدند تا سوزش شمعها به آخر رسید . چون محرم سال ۱۲۸۷ در رسید ، اعلیحضرت برسم سالهای گذشته ، ایام عاشورا را به تعزیه‌داری و سوگواری به اهل بیت طهارت گذرانیدند. روز ۲۹ ماه شعبان سال ۱۲۸۸ حاجی میرزا حسین خان سه سالار به منصب صدارت عظمی برقرار گردید . و بعد از تمکن بر مسند صدارت رقیمه مشتمل بر بیم و امید برنگاشت خطاب به حکمرانان . و خلاصه آن رقیمه این است : مدتهاست که بزرگان ایرانی حصول مرض طمع را مداخل می‌گفتند . و برسه گونه از رعایای دولت باز می‌یافتند و سرآمد همه رشوه است. و دیگری پیشکش است و سوهین آنها هدیه است. اعلیحضرت به صیغه جلاله سوگند نمودند ، که هر يك از حکام بلاد ، جوری بر رعیت روا دارد ، ابقا بر مال و جان و اعتبار او نکند .^۱

در این سطور که به قلم آمد ، ناصرالدین شاه از دید چند مورخ و ناظر قضاوت شده بود. که طبیعی است نمی‌تواند ، واقعیت شخصیت او را توضیح دهد. زیرا که این قضاوتها از قلم افرادی بوده است، که خود بر گوشه‌ای از ابن خوان یغما دست انداخته بودند . اما می‌توان از این توضیحات و در پرتو این قضاوتها ، سخنان کسان دیگری را که از راه غرض در صدد تخطئه کلی دوران قاجار برآمده‌اند ، تعدیل کرد تا شاید به يك قضاوت عاری از حب و بغض و نزدیک به حقیقت رسید. نویسنده این سطور با نقل سخنان متضاد از افراد مختلف در این زمینه ، قضاوت را به عهده هوشیاری و درك

۱ - به نقل مختصر و حذف القاب و عناوین و تغییر اثناء از کتاب فارسنامه ناصری تألیف حاج میرزا حسن حسینی فسانی ج اول از صفحه ۳۰۱ به بعد .

خواننده می‌گذارد .

برخی گفته‌اند که « این شاه در عیاشی و کامرانی گوی . سابقه را از جد خود ربود ، آنچه محقق است از آغاز تا انجام ۱۸۳ زن اختیار کرد ۵ سفر رسمی و غیر رسمی کرد . و بیش از یکصد کرور هزینه این سفر ها شد . در ۵۰ ساله سلطنت ۸۳ مقاوله نامه‌های سیاسی ، تجارتي و مرزی بست که در همه آنها مغبون شد . منجمله امتیاز رژی و بانک شاهنشاهی و اجازه احداث راه آهن و شوسه و غیره . قسمتهائی که در زمان این پادشاه از ایران منتزع شد افغانستان تمام ، برخی از قسمتهای خراسان ، سیستان ، مسقط ، عمانات و ترکمان ۱۷۳ قطعه از جزایر و سواحل خلیج فارس و دو ثلث از بلوچستان . در عصر این پادشاه شروع خرابی در اداره نظامی شد . و گرفتن رشوه و فروختن نشان و لقب نظامی بهر طفل امرد و مردمان ناقابل شیوع یافت . امتیاز نشان و لقب و اعتبار فرمان و دستخط سلطنت در عهد این پادشاه در خارج و داخل از میان رفت . برای اسكات ملت در سالی چند به صدور يك فرمان دروغین مردم را بخواب غفلت انداخت . هر کس را که بوی ترقی خواهی میداد ، سرش را به سنگ استبداد کوبید . دشمن تعلیم و معارف و آزادی قلم و افکار بود . شعر نيك می گفت . پای بند رسوم ظاهری مذهب از قبیل نماز و تعزیه بود . از تاریخ بی اطلاع نبود . عربی ، فارسی ، ترکی فرانسه میدانست . ۴ سفرنامه نوشته است . تیر انداز ماهری بود ، و غالباً در شکار . خط خوبی داشت . مخالف نیروی روحانیت بود . خوش ظاهر و بد باطن بود . آثاری که در زمان او به وجود آمد . مدرسه دارالفنون ، ایجاد تلگرافخانه ، ضرابخانه ، چراغ گاز ، پستخانه ، کارخانه توپ ریزی ، کارخانه باروت کوبی ،

کارخانه فشنگ‌سازی، کارخانه چاشنی‌سازی، ایجاد مجلس شورای دولتی، تعیین وزارتخانه‌ها و ایجاد روزنامه در ایران^۱

ناصرالدین‌شاه چند سالی توجه مخصوصی به توسعه معارف داشت. سالی چندبار به مدرسه رفته، به معلمان و دانش‌آموزان جایزه میداد. وتشویق میکرد. تا آنکه اقدامات و تبلیغات سید جمال‌الدین اسدآبادی و ملک‌خان که علم و آزادی را لازم و ملزوم میدانستند، عقیده شاه را تغییر داد. و وی خطاب به مخبرالدوله گفت: من راضی نیستم یک نفر شاگرد تحصیل کرده از مدرسه خارج شود از مدرسه فقط اسمی می‌خواهم که در سالنامه ذکر شود^۲ روز به روز بر عده خانمهای اندرون اضافه میشد. خواهر زن میدید عاشق میشد. شهرستانک و عمامه میرفت، چند زن همراه می‌آورد. حتی در سفر فرنگستان يك زن گرجی از اسلامبول با خود آورد دو نفر دیگر در تبریز اضافه شدند.^۳

اندرونی و حرمسرای وی، با توجهی که ناصرالدین‌شاه نسبت به دین و دینداری می‌نمود، مانند تمام حرمسراها، محل فسق و فجور جنسی و سیاسی بوده است. چه بسا توطئه‌ها که به دست زنان حرمسرا برپا شد. و چه بسا که زنان حرمسرا با مردان دیگر درآمیختند. بزرگ امید می‌نویسد که «من ده سال داشتم و هنوز دیدار صورتهای زیبا برای من ممنوع نبود. روزی یکی از پسرها مرا تعائب میکرد. در زیرزمینی مخفی شدم. از آنجا صدا برآمد (تونیا) ولی من با سرعتی که می‌رفتم داخل شدم. يك مخدۀ روی فرش افتاده بود. لوازم خواب، دو ملافه، يك مٹکا و يك

۱ - تاریخ بیداری ایرانیان تألیف ناظم الاسلام کرمانی

۲ و ۳ - ر. ک. به کتاب از ماست که برماست تألیف ابوالحسن بزرگ امید.

نابزن و گیلان آب یخ بود . از زیر ملافه گیسوهای بافته خانمی هویدا بود . سروکله علیخان خواجه از زیر ملافه بیرون آمد . خانم هم خواب علیخان را ندیدم . ولی تردیدی نداشتم که از خانمهای عالیمقام بود . زیرا عده زیر زمین کفاف خانمها را نمی نمود ، که منفرداً در يك زیرزمین تنها استراحت کنند . مگر یکی دو نفر از نمره اول . علیخان خواجه در خدمت شکوه السلطنه مادر مظفرالدین میرزا ولیعهد ، جوانی بود خوشگل . پس از آنکه ناصرالدینشاه را مقتول نمودند ، برای علیخان هم تا مردی خستگی آورده بود . مرد شد . سبیلها را گذاشت سبز شد . و از بناگوشش به در رفت و برای خود مردی شد . چنانکه مظفرالدینشاه برای پاداش خدمتیکه او به حرم پدرش کرده بود ، او را در خلوت به سمت پیشخدمتی پذیرفته و ملقب به عمید حضور شد . کسی هم بیکار نبود که پیرسد ، تو که خواجه بودی چگونه مرد شدی ؟^۱

سخنان متناقض نویسندگان در مورد ناصرالدینشاه ، عرصه تحقیق را از مشکلات می انبارد . اما وجود واقعیتهائی مانند ببری خان^۲ و ملیجک^۳

۱ - رك به کتاب از ماست که برماست

۲ - گربه ای که بچه اش را بدنجان گرفته و در هنگام بیماری ناصرالدینشاه پای بستر او می آورد . درباریان می گویند که این گربه بچه اش را تصدق ذات شاهانه کرده است . از قضا شاه بهبودی می یابد و از آن پس گربه را ببری - خان نام میدهد . با ترتیب منزلی با خدمه و کالسکه ای ویژه آن گربه .

۳ - ملیجک یا عزیزالسلطان پسر محمد خان برادرزاده امینه اقدس - یکی از زنان ناصرالدینشاه - که سخت مورد توجه وی بوده است . برای شناخت وی به کتاب ملیجک تألیف حسین لعل مراجعه شود .

در دربار ایران در زمانی که تحولات اجتماعی دنیایی را دگرگون میساخت . خود مبین بی‌کفایتی سیستم حکومتی ایران بوده است . اگرچه دلیل پستی و بدی ناصرالدینشاه هم نباشد .

کشاکش سیاستهای استعماری آن روز ، و کشاکش رجال سرسپرده قدرتهای استعماری مختلف‌المنافع آنچنان ناصرالدینشاه را مستأصل ساخته بود ، که قدرت اجرای اندیشه‌های ترقی خواهانه را نداشت . علاوه‌براین تذبذب و دودلی خود شاه و استغراق وی در عشرت‌های مداوم مزید بر علت بود . و اینهمه ، ملت ایران را به‌روزی کشاند ، که شمائی از آن را در یکی از اعلامیه‌های انقلابی آن زمان چنین می‌خوانیم .

« ای ناصرالدینشاه ! همه رعیت از وضع اغتشاش آمیز این دولت و سلطنت به ستوه آمده همه کس را نکبت این وضع ، ناگوار است . اکنون که وضع و مسلک بی‌اعتدالانه این دولت و سلطنت مشهور خاص و عام گردید که رعیت را در این دولت با اینکه غرق طوفان محنت و بلا باشند از هیچ روح و حد شکایت و دادخواهی هم نخواهد بود . ما هم به فکر کار خود افتاده چنانچه شاید و باید ، تهیه لوازمات جنگ و استعداد مقابلی با توب و تفنگ تو را دیده ، هر وقت باشد ، با جمعیت و استعدادی که هرگز گمان نداری ، خروج نموده ، و اگر در سوراخ جانوری پنهان باشی ، بیرون آورده و خونت را خواهیم آشامید^۱ این اعلامیه و نظائر آن ، دلیل بر انعقاد نطفه نهضت مقاومت ، در برابر استبداد شاه مطلق‌العنان و بی‌بندوباری درباریان و اشراف و علیه مظالم فساد می‌باشد . نیروی

۱ - نقل به اختصار و حذف از ص ۱۸۲ کتاب تحریم تنباکو (اولین مقاومت منفی در ایران) نوشته ابراهیم تیموری چاپ تهران ۱۳۲۸

محرکه نهضت مقاومت را مردمان ستمدیده و بی چیز تشکیل میداد. و این نهضت از سوی روشنفکران هدایت میشد. اما عامل دیگری را هم باید در تکوین این نهضت دخیل دانست. آنهم دخالت یکی از نیروهای استعمارگر علیه آن دیگری، در این نهضت است. زیرا قبل از این هم گفته شد که این دوران را عصر بی خبری و عصر امتیازات نام داده‌اند. و طبیعی است که موفقیت یکی از حریفان در به دست آوردن امتیازی، ناخرسندی و خشم آن دیگری را بر می‌انگیخت. و یکی از شگردهای این حریفان آن بود که هر جا منافعتش به خطر می‌افتاد و یا منفعتی نصیب حریف میشد، درزی خیر خواهان ملت در می‌آمد و موقتاً با ملت همراهی میکرد. و نتیجه اینکه در عصر ناصرالدینشاه نهضت مقاومت مردم توانست رشد بیابد. و ملایان نیز که از دربار ناخشنودی میداشتند به حمایت از مردم برخاستند. و تبلور خواسته‌های مردم، در مبارزات روحانیت با دربار جلوه کرد. البته نقش روشنفکران زمان را در برانگیختن روحانیان علیه دربار نباید نادیده گرفت، و این بحثی است که در فصلهای آتی روشن خواهد شد.

امتیاز تنباکو

در سال ۱۳۰۷^۱ یا ۱۳۰۹^۲ ق امتیاز تنباکو و دخانیات به سالی ۱۵ هزار لیره و صدی پنج از منافع خالص در قبال چند کرویر رشوه به شاه و درباریان به کمپانی رژی، که یک شرکت انگلیسی بود واگذار شد. نتیجه این امتیاز مخالفت توده مردم و دولت روسیه تزاری بود. به دنبال این امتیاز، موج مخالفت بالا گرفت تا حدی که حجت الاسلام حاج میرزا حسن شیرازی مجتهد و فقیه معروف فتوای زیر را صادر کرد.

«بسم الله الرحمن الرحيم اليوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان در حکم مختار به با امام زمان است عجل الله فرجه.»
این فتوا به شهرهای مختلف تلگراف شد. نتیجه آن خودداری مردم و حتی حرمسرای شاه از استعمال دخانیات بود. و نتیجه این نیز زیان کمپانی بود. یکپارچگی مردم و ملایان در این زمینه عرصه را بر شاه و درباریان و

۱ - به اعتبار مآخذ متفاوت .

کمپانی تنگ کرده کمپانی به شاه شکایت برد. شاه نیز یکی از درباریان را نزد میرزای آشتیانی که از علما و مجتهدین طراز اول بود فرستاد. و به او تکلیف کرد که یا در حضور مردم قلیان بکشد. و یا ایران را ترك گوید. میرزا ترك ایران را انتخاب کرد. این خبر به گوش مردم رسید. و باعث شورش شد. مغازه‌ها تعطیل شد. و مردم به قصر سلطنتی «ارك» حمله بردند. سربازان به روی مردم شلیک کردند. تعدادی از مردم کشته شدند. شاه سرتسلیم فرود آورد. و به میرزا پیغام داد که از ترك ایران منصرف شود. و در نتیجه امتیاز تنباکو لغو شد. و این اولین پیروزی ملت بود که در نتیجه اتحاد حاصل شد. تنها سید عبدالله بهبهانی در این اتحاد شرکت نجست و بهانه‌اش این بود که من مجتهدم و نیازی به فتوای مجتهد دیگری ندارم. و «بعدها شنیده شد که ۲ هزار تومان حق السکوت گرفته‌است».^۱ لغو این امتیاز، پیروزی سیاسی روسیه نیز محسوب میشد. زیرا یکی از نتایج الغاء این امتیاز ۱۷۵۰۰۰۰ تومان قرض بعنوان جبران خسارت کمپانی بود. که از محل وام ۵۰۰۰۰۰ لیره‌ای بانک شاهنشاهی با سود ۵٪ تأدیه شد و «این قرض از محل استقراض از دولت روسیه پرداخت شد، و اگر انقلاب اکتبر روسیه رخ نمی‌داد، هنوز ملت ایران گرفتار بود».^۲ و در این واقعه توده مردم نیز تصنیف‌هائی ساختند و در کوچه و خیابان می‌خواندند. مثل تصنیف زیر:

من خانم قلیان کشم	از بهر قلیان نا خوشم
بنگر به رخت مشمشم	بر خیز و قلیان را بیار

۱ - رك به كتاب از ماست كه برماست و تحریم امتیاز تنباكو .

۲ - به كتاب فوق مراجعه شود .

میرزا که داده حکم جنگ با گوله و توپ و تفنگ
مشدی والدنگ و درنگ بر خیز و قلیان را بیار

شاه و درباریان که از کمپانی رشوه گرفته بودند^۱ به هیچ وجه راضی به الغاء این امتیاز نبودند. اما به ناچار، با لغو این امتیاز در تاریخ ۵ آوریل ۱۸۹۲ (۱۳۰۹ هـ. ق) تعهد نامه ای بامضای ناصرالدین شاه و وزراء به سفارت انگلستان داده شد. مبنی بر اینکه دولت ایران بعد از ۴ ماه مبلغ پانصد هزار لیره به کمپانی رژی بعنوان خسارت پرداخت^۲ ناصرالدینشاه پس از این شکست مفتضحانه، بشدت خشمگین میشود. از سوئی چون عامل این شکست را ملایان می پندارد. نامه ای سراسر خشم به میرزای آشتیانی می نویسد. برخی از قسمتهای این نامه چنین است:

« جنابا - بعضی احکام بود خواستم با یک نفر ژبانی برای شما پیغام بدهم. دیدم مفصل بود. بهتر دانستم بنویسم. بعد از آنکه این دستخط را ملاحظه کردید. جواب عرض نموده و همین دستخط را پس بفرستید به حضور.

درفقره عمل دخانیات هیچکس عقل کل نیست. انسان گاهی يك خیالی و کاری

۱ - ماژورتالبوت در تعهد نامه ای چنین می نویسد. اینجانب ماژورتالبوت تعهد می کنم که برای حضرت اشرف امین السلطان و اعلیحضرت شاه ایران، به حضرت اشرف مبلغ چهل هزار لیره استرلینگ بپردازم. ده هزار لیره از این مبلغ را روز تفویض امتیاز نامه رژی. ده هزار لیره دیگر از این مبلغ را در اولین روزی که امتیاز رژی بموقع اجرا گذارده شود. بیست هزار لیره بقیه را دو ماه پس از اجرای امتیاز رژی پاریس ۱۸۸۹. نقل از پا ورقتی ص ۱۷۷ کتاب تحریم تنباکو.

۲ - ر ک به کتاب تحریم تنباکو.

می‌کند. بالاخره از آن پشیمان می‌شود. در همین عمل دخانیات، مستی بود که من می‌خواستم انحصار داخله را از کمپانی فرنگی سلب نمایم. و به جناب امین‌السلطان، دستورالعملها، داده بودم. که کم‌کم با فرنگی‌ها حرف زده، طوری بکند که هم عمل داخله انجام بگیرد. و هم آنها نتوانند ایرادی بگیرند. و از دولت خسارات عمده مطالبه کنند. و مردم هم آسوده از این مداخله فرنگیان، که الحق مضر بود شوند. مشغول و در تدارك بودیم که این انتشار حکم میرزای شیرازی در اصفهان یا جعلاً یا حقیقهً بروز کرد. و کم‌کم به طهران رسید. و شما که علمای عاقل بزرگ هستید، بدون اطلاع دادن به دولت به دهن خواص و عوام انداختید، که فلان را ترك نمائید. و اینهمه قال و مقال و اسباب بی‌نظمی را در پایتخت فراهم آورده حکم شد مجلسی از علما و وزراء فراهم بیاورند. سؤال شود که خلاف شریعت در این قرارنامه در کجاست. بنمائید تا رفع شود. مجلس اول همه حاضر شدند بجز شما که تمارض کرده بودید. جهت و معنی این را نفهمیدم. اینطور قرار نبود بکنید. به عوام کالانعام یعنی چه؟ آیا عوام فریبی بنظر شما رسیده، یا مسند خود را می‌خواهید به این واسطه رونقی بدهید؟ من شما را آدم فقیر و شخص ملای بی‌غرض و دولت خواه میدانستم. حالا برضد آن می‌بینم. آیا نمی‌دانید که کسی نمی‌تواند برضد دولت برخیزد؟ آیا نمی‌دانید که اگر خدای نکرده، دولت نباشد، يك نفر از شما غاراهمان بایه‌های تهران تنها گردن می‌زنند؟ حیف از شماست با علم و عقلی که دارید عقل خود را به دست چند نفر طلاب و اراذل و اجامر محله و شهر بدهید و به میل آنها حرکت کنید خلاصه چون خیلی لازم بود، مجرمانه این دستخط را بشما نوشتم، دیگر خود دانید. يك دفعه نصیحت لازم است. و عجب خدمتی

به ملت و مردم می‌کنید. هر کس هم که تریاک کش نبود حالا چیوق تریاک می‌کشد. قلیان چرس را عجب رواجی دادید. مرد که بی‌جهت قلیان را ترك نمی‌کند. لابد است برود یا تریاک بکشد یا چرس یا هر نجاستی که گیرش بیاید، سر قلیان بگذارد و بکشد و دیوانه شود، ناخوش شود، بمیرد حقیقه خیملی اسباب استقسا شده والسلام^۱

با وجود چنان خشمی که وجود شاه را گرفته بود، میرزا و دیگران میدان را خالی نکردند. و توپ و تشرهای شاه نتوانست، مردم را از هدف باز دارد.

قتل ناصرالدین‌شاه

شاه کج کلاه، قربانی سیاستهای غلط خود و اطرافیانش میشود. پس از شکست در واقعه رژی، شاه از هر چه کمپانی است، دلزده میشود. و حتی نام کمپانی او را به خشم می‌آورد. از تلگرافی که به ظل‌السلطان کرده‌است، میزان خشم و دل‌تنگی وی را می‌توان بدست آورد. برخی از قسمت‌های تلگراف مذکور چنین است:

« ظل‌السلطان! این کمپانی تنباکوی ایران کدام پدر سوخته، و کدام زن قجه است. شما که ظل‌السلطان هستید درست میدانید، در وقت رژی، تنباکو در ایران برقرار بود. همین پدر سوخته‌ها و تجار و تنباکو فروشها و توتون فروشهای اصفهانی و غیره آن بودند که آن اسبابهای فساد انگیز را فراهم آوردند. و عمل رژی را برهم زدند. آنهمه خسارت و ضرر را به دولت ایران وارد آوردند. حالا این کدام پدر سوخته و کدام قرمساق، کدام

۱ - ر ك به مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان ص ۲۲ تا ۲۴

زن قحبه است، که برای من فعت (منفعت) شخص خودش این ضرر فاحش را به دولت ایران میزند. خودسر کمپانی ایران ساختن و اینطور فضولیه‌ها کردن یعنی چه. بارواح شاه مرحوم قسم است، که اگر از این ممر يك تومان به دولت خسارت برسد، از شما خواهیم گرفت. و همه را هم عبرت‌الناظرین (عبرت‌الناظرین) سیاست خواهیم کرد^۱

فشار توده‌های مردم، و باز شدن چشم و گوش ملت، شاه خودسر قاجار را ناچار به انعطاف کرد. اضافه بر آن مسافرت‌های خود شاه نیز تا حدی در این تغییر رویه، بی‌دخالت نبوده است. مجموعه عوامل متعدد، باعث شد که شاه ولو بظاهر هم باشد، داعیه تجدد خواهی و اصلاح طلبی داشته باشد. و درس‌خوانی که بیان می‌کرد، این آرزو نهفته بود. که ایران نیز مانند سایر دول پیشرفته سهمی از ترقی داشته باشد. وی در یکی از سخنرانیهای خود، بمناسبت میلاد علی بن ابیطالب می‌گوید:

البته امروز خیال می‌کنید که چرا من ملبس به لباس نظامی شده‌ام علت آن است که امروز ریاست کلیه قشون را بعهدہ گرفته‌ام و از امروز به بعد داخل خدمت قشون محسوب خواهم بود. و سبب این را البته میدانید که در این سنوات گذشته، آنطوریکه باید و شایسته دولت ایران است. و آن قسمیکه منظور نظر ما بود. ترقیات در شعب نظامی و غیر نظامی حاصل نشده. بخصوص آن ترقیاتیکه در اسلحه جدید یوروپ و در قواعد مشق و درس نظامی، آنآ فائاً در تزیید است، سرایت به ایران نکرد... از این به بعد القاب و مناصب نظامیه، بالاستحقاق باید باشد، نه بواسطه وراثت. و از امروز هر خدعتی را پاداشی نیک خواهیم داد و هر خیانت را

۱- سر لک بدص ۲۲۷ کتاب تحریم تنباکو

تنبیه و سیاست.^۱

این سخنان و نظائر آنها ، اگرچه دلیل تبرئه رژیم ناصرالدینشاهی و رژیمهای همانند او نمی تواند باشد . باری نشان دهنده این است ، که شاه تحت تأثیر خواسته های مردم و روشنفکران و تأثیر سیاحت های فرنگستان ، حداقل تظاهر به ایجاد اصلاحات می نموده است . نتیجه دیگر ، آنکه نظام اجتماعی و اداری ایران ، آنچنان به افتضاح کشیده شده بود ، که شوری آن را حتی خان هم می فهمید . بنابراین ، روش پاره ای از مورخان ، درنکوهش ناصرالدینشاه ، اگر خالی از غرض باشد ، از مسامحه تهی نیست . با توجه به اینکه ، برخی از تحولاتی که در زمانهای بعد در ایران ایجاد شد ، بنیادشان در عصر این شاه نهاده شده بود . وی در نامه ای به مشیرالدوله پاره ای از اصلاحاتی را که خواستار انجامش بوده است ، می نویسد . و در همین نامه متذکر میشود که :

«دولت ایران راههای شوسه و چاپارخانه های خوب که با کالسکه عبور و مرور شود لازم دارد .

ترقی پوست خانه ها . (پستخانه)

ترقی زراعت ، تجارت ، معادن و جنگلها .

ساختن استحکامات در سرحدات و آسوده داشتن ملل متنوعه که در تحت

حکم ایران است .

تعمیر و خوب نگاه داشتن کاروانسرا و پلهای جدید و قدیم .

آباد داشتن خالصجات دیوانی .

۱ - از نطق ناصرالدینشاه در ۱۳ رجب ۱۲۸۸ به نقل از کتاب سپهر سالار اعظم تألیف محمود فرهاد معتمد ص ۵۴

گرفتن موقوفه و بخرج موقوفه دادن.

ترقی و نظم گمرکها .

برقرار داشتن تعمیر درنوشتهجات.

نظام قره سوران ها و نظم شوارع در کل ایران، که تجار و قوافل آسوده بیابند و بروند.

ساختن مدارس جدید و بیمارخانهها .

جاری کردن رودخانه ها و آبهای بی حاصل به زمین های لم یزرع و منفعت بردن.

تمیزی شهرها و ساختن کوچه ها ، راه انداختن کارخانهجات

بخصوص این چرخ سکه پدر سوخته، که ما را خفه کرد . و هزاران هزار است

و کل این کارها روی هم مانده و ابداً احدی نیست، در فکر آنها باشد ، یا

اعتنائی بکند . حال امن به که پول بدهم، بچه اطمینان، کی بسازد ، کی بفهمد.

بجز اینکه پول برود ، دهن خسته شود ثمری ندارد . ترقی دولت از مجری

شدن این قواعد است . بخدا قسم اگر کوتاهی در این کارها بکنید ، شرط

نوکری را بجای نیاورده اید .^۱

اما دیگر اندیشه این اصلاحات دیر شده بود . و کسی نمی تواند در

صداقت بیان و نیت شاه یقین کند . و از سوی دیگر ، فساد به آن مرحله ای

رسیده بود ، که شاه را مستأصل، مأیوس و ناامید کرد . و وی نیز یکسره خود را

وقف عیش و عشرت نمود . و یکی از فرزندان ملت ، برای اینکه ثابت کند ،

مردم بکلی از دست نرفته اند ، و هنوز زندگی وجود دارد . در ۱۸ ماه ذیقعد

سال ۱۳۱۳ هجری قمری برابر با ۱۸۹۶ میلادی ، وی را در حرم حضرت

عبدالعظیم به قتل رسانید .

قتل وی مصادف با برگزاری جشن پنجاهمین سال سلطنتش بود .

۱ - از کتاب سپه سالار اعظم ص ۱۸۶ به بعد .

درباره قاتل و انگیزه قتل حدسها زده شد. جراید اروپا، مانند تایمز^۱ اسکاتسمن^۲. الگین کوریر^۳، منچستر گاردین^۴، پیونیر^۵، گرافیک^۶ و مارنیک پست^۷، میرزا رضا را بابتی می دانستند. و بابت را «یک انجمن سری و محض جنائی و نوعی از مذهب مسیحیت، علیه فساد و موهومات اجتماعی قلمداد کردند.»^۸

برخی این قتل را به فرقه طرفداران اتحاد اسلام منسوب می کردند. و معتقد بودند که سلطان عثمانی، از محرکین این قتل است. آنچه این حدس را تقویت میکرد، وجود ایرانیان مخالف حکومت، در عثمانی بود. به ویژه وجود سید جمال الدین و طرفداران وی مانند میرزا آقاخان و غیره. و ازسویی چون میرزا رضا به طرفداری از سید جمال الدین شناخته شده بود، ناظران با ارتباط دادن این موضوعات و شایعات دیگری مبنی بر اینکه، میرزا رضا چندین ماه از سال را در مسافرخانه ای نزدیک استانبول بسر برده است، و این مسافرخانه از طرف سلطان عثمانی جهت پذیرائی شیوخ مستعمری بگیر سلطان اختصاص یافته است، به این حدس قوت می بخشید. زیرا در همین زمانها که میرزا رضابه استانبول مسافرت میکرد، اندیشه اتحاد اسلامی در عثمانی رواج کامل داشت.

برخی قتل ناصرالدینشاه را با سیاست انگلستان ارتباط میدهند. و دست

1 - Times

2 - Scotsman

3 - Elgin, Courier

4 - Manchester Gardian

5 - Pioneer

6 - Graphic

7 - Morning Post

۸ - ر ک به کتاب انقلاب ایران تألیف ادوارد براون ترجمه احمد پژوه.

سفارت انگلیس را در این قتل می بینند، مؤلف کتاب خاطرات من می نویسد :
 « داش عیسی زند حقیقی معروف به داش عیسی سفارتی که در سفارت
 انگلیس کار می کرد برای نگارنده نقل کرد. که روزی سفیر مرا خواست که، فلان
 روز مهمانی بر ما وارد میشود . لازم است، برای او منزلی در جنوب شهر یعنی
 در اطراف حضرت عبد العظیم تهیه نمایید . من هم رفتم، باغ صفا، که در زیر
 چشمه علی و شمال این بابویه بود، انتخاب و معین نمودم. لوازمات او را،
 حتی تنباکو و قلیانش را هم حاضر کردم . میرزا رضا آنجا منزل داشت و
 من در ایام هفته سراغش میرفتم . »^۱

نویسنده کتاب فوق باستاند این روایت، قتل ناصرالدینشاه را زیر سر
 سفارت انگلیس می داند . والعهدۃ علی الراوی .

همین مؤلف در جای دیگری از کتابش می نویسد، که در قتل ناصرالدینشاه
 سه عامل دخالت داشت . یکی مظفرالدینشاه، دیگری اتابک امین السلطان و
 سومی سفارت انگلستان .

از بازجوییهای میرزا رضا، نیز محرکین قتل شناخته نشدند، هر چند
 که ادوارد براون می گوید « از اطاق شکنجه ایران در به دست آوردن اسرار
 همه جور کار ساخته است^۱ اما این مستشرق شهیر آگاهی نداشت که از
 فرزندان ایران نیز در بروز ندادن اسرار همه جور کار ساخته است . و مثل
 سرداد و سرنداد، یک مثل ایرانی است .

میرزا رضا کرمانی

میرزا رضا ، یکی از افراد طبقه متوسط جامعه بود . که در جوانی با سید جمال الدین ملاقات می کند . این ملاقات در روحیه او تأثیر شگرفی می کند ، بطوری که وی یکی از منتقدین قواعد و رسوم جامعه اش میشود . بعد از تبعید سید ، میرزا رضا به کرمان - زادگاه خویش - باز می گردد . در این شهر ستمهای عمال حکومت ، وی را در بد گوئی از دستگاه حاکمه جری تر میسازد . و بهمین علت به زندان می افتد . پس از رهایی از زندان جهت دادخواهی ، بتهران می آید . اما در اینجا نیز بدستور نایب السلطنه زندانی می شود . و سپس به زندان قزوین انتقال می یابد . و مدت ۲۲ ماه در این زندان با برخی روشنفکران زیر شدیدترین شکنجه ها واقع میشود .^۱ پس از آزادی ، به قصد دیدار سید به استانبول میرود ؛ و در نزد سید از ستمهای حکومت ایران می نالد .

۱ - شرح کافی این زندان و شکنجه های آن را در خاطرات حاج سیاح محلاتی می توان خواند .

وی در پاسخ می گوید ، گریه کار زنان است ، مرد قبول ستم نمی کند . این سخن دروی مؤثر واقع شده و به قصد انتقام به ایران بازمی گردد . و پس از رسیدن به تهران در حضرت عبدالعظیم ساکن میشود . و در تاریخ ۱۷ ذی قعدة ۱۳۱۳ ه . ق . ناصرالدینشاه را به ضرب چند گلوله رهسپار دیار فنا می سازد .

میرزا رضا مردی جدی و مردانه بود . وبا تمام شکنجه‌هایی که بروی وارد آمد ، بهیچ وجه نام کسی را در بازجوئیهای خود به زبان نیاورد . می گویند که وی از نقاشی خواسته بود ، که تصویر تمام قادی از اعلیحضرت برای وی بکشد . و آن تصویر را در منزل اجاری خود به دیوار آویخت و پرده‌ای بروی آن کشیده و در مواقعی که بازار خلوت بود ، وی با اسلحه کمری که از استانبول آورده بود ، تصویرشاه را نشانه میگرفت .^۱

این حکایت دلیل بر تصمیم قلبی و عزم راسخ او در کشتن شاه می باشد . صورت بازپرسیهای وی نیز همین معنی را مدلل میسازد . و اضافه بر این شمائى گویا ، از دوران مورد بحث را بدست میدهد . میرزا رضا را در صبح روز ۵ شنبه دوم ماه ربیع الاول در میدان مشق تهران ، اعدام کردند . و در پای چوبه‌دار وی ضمن يك سخنرانی گفت : ای مردم این چوبه‌دار خیلی ارزش دارد . بعداً می فهمید . و منهم آخرین نفر نیستم که وسیله آن هلاک میشوم . تمنا دارم آن را به یادگار نگهدارید . و این اشعار را نیز قرائت کرد .

محب آل رسولم غلام هشت و چهارم	فدائی همه ایران رضای شاه شکارم
رضابه حکم قضا کشت ناصرالدین را	ز کیفر عملش بود من گناه ندارم
تنی چگونه زند خویش را به قلب سپاهی	اگر نه لشکر غیبی مدد نبود به کارم
نشان مردم آزاده چیست کشتن دشمن	من این معامله کردم که کام دوست بر آرم ۲ -

۱ و ۲ - تاریخ مفصل کرمان - نوشته محمود همت .

نویسنده به علت اینکه ، نسل جوان به ویژه ، به تاریخ صدسال پیش ایران وقوف یابد وهم روحیه مبارزین آن زمان را بهتر بشناسند قسمتی از صورت محاکمات میرزا رضا را ، با توجه به روزنامه صوراسرافیل به نقل کتاب انقلاب ایران تألیف ادوارد براون و مندرجات کتاب تاریخ بیداری ایرانیان، با تغییر عبارات درپاره ای جاها ، در اینجا می نگارد .

س - شما کی استانبول را ترك كردید ؟

ج - در ۲۶ رجب ۱۳۱۳ (۱۴ ژانویه ۱۸۹۶)

س - وقتی از استانبول حرکت كردید چند نفر بودید ؟

ج - خودم با شیخ ابوالقاسم .

س - شیخ ابوالقاسم کیست ؟

ج - برادر شیخ احمد روحی کرمانی جوان ۱۸ ساله ای که شغلش خیاطی است .

س - او به چه مناسبت با شما همراهی کرد ؟

ج - پس از اینکه برادر او را با دوتن از دوستانش بنام میرزا آقا خان وحاجی میرزا حسن توقیف کردند ؛ او برای مراجعت به کرمان با من آمد .

س - این سه تن را به چه جرمی توقیف کردند ؟

ج - به علت کینه علاءالمک وزیر مختار ایران به این سه نفر . زیرا آنها به او اعتنائی نمی کردند . دو نفر از آنها ، یعنی شیخ احمد و میرزا آقا خان معلم بودند ؛ و چهار زبان می دانستند . و به خانه های مسلمانان ، ارامنه و فرنگیها رفت و آمد داشتند . و به آنها تهمت بدگوئی زدند . و اتهام نفر سوم نوشتن نامه هائی به ملاهای نجف و کاظمین بوده است . که گفته میشد این نامه ها به تحریک سید جمال الدین نوشته میشد . و مضمون آنها درخواست طرفداری ملایان از خلافت عثمانی بود .

س - شما چطور به خیال کشتن شاه افتادید ؟

ج - چطور ندارد . به واسطه آن کند و زنجیرهاییکه بناحق برمن بستند ، به علت آن شلاقهاییکه می خوردم . و به علت اینکه شکم خود را پاره میکردم که با خودکشی از شکنجه رهایی یابم . به علت آن ستمهاییکه در خانه نایب السلطنه و در زندان تهران و در انبار قزوین برمن وارد آمد . و به علت چهار سال و چهار ماه زندان همراه با شکنجه بدون علت .

س - خودت میگوئی که تمام این ستمها را نایب السلطنه و دیگران بر تو روا داشتند . گناه شاه چه بوده است .

شما می بایستی انتقام از آنان میگرفتی نه اینکه با کشتن شاه ملتی را عزادار میساختی !

ج - پادشاهی که بعد از ۵ سال سلطنت ، ملتی را به این صورت مفتضح در آورد و درختی که پس از سالیان دراز ثمره اش وکیل الدوله ، عزیز السلطان ، امین خاقان باشد و اینگونه اولاد دنی زاده رذل که آفت جانهای جامعه مسلمین اند ببار آورد . چنین درختی بایستی از ریشه کنده شود . ماهی از سرگنده گرددنی زدم . اگر خطائی شده از بالا بوده است .

س - با این وجود ، باز هم فساد به اشخاصی مربوط است . شما مردی منطقی و فیلسوف منش هستید . این حرفهای شما درست نیست . شما بایستی برای پاسخهای خود دلایل بهتری اقامه نمائید .

ج - آنها مدارك مثبتی علیه من ندارند . مدارك آنها نوشته هائی است که به زور و اجبار به من تحمیل کرده و در خانه وکیل الدوله با سه پایه و داغ از زبان من بیرون کشیده ، نوشتند .

س - شما مردی زیرك هستید و میدانید که نباید چنین مدرکی به دست

آنها بدهید ، به چه بهانه آنها این مدارك را از تو گرفتند ؟
 ج- من به نایب السلطنه گفتم ، شما فرزند شاه و دوست و معتمد او هستید . کشتی
 دولت دارد به صخره میخورد . و این سقف روی سر شما خراب خواهد شد
 و الخ . او سوگند یاد کرد ، که نیت پاکی دارد . و آرزویش فقط اصلاح امور
 است . سپس پیشنهاد کرد که من نامه ای بنویسم به این مضمون که « ای
 مسلمین و مؤمنین حقیقی ، امتیاز تنباکو داده شده است . انحصار شراب
 داده شده است . معادن واگذار شده است . در امتیاز انحصار قند و شکر و
 کبریت موافقت به عمل آمده است . با این کیفیت ما مسلمین کاملاً در دست
 بیگانگان اسیر خواهیم بود . اکنون که شاه به فکر ملت نیست ، کوشش کنید
 متحد شوید . و به دفاع از حقوق خود برخیزید .

و قرار شد که آنها این نامه را به شاه نشان دهند ، و بگویند که آن را در
 مسجد شاه یافته اند . تا باشد که شاه در صدد اصلاح امور برآید . وقتی که
 من نامه را نوشتم ، آنها آن را از من گرفتند ، و سپس داغ و درفش و سه پایه
 را حاضر آوردند . و مرا با تسمه به سه پایه بستند . و شروع به بازپرسی از
 من نمودند که همدستان خود را به آنان معرفی کنم . و محل جلسه آنان را
 باز نمایم . هر چه گفتم کدام جلسه ، کدام همدستان ، من با همه مردم حشر
 دارم . به کدام مسلمان می توانم خیانت کنم ؟ اما آنان تلاش میکردند که
 مرا به اقرار وادارند . و من دیدم که اکنون موقع جانبازی است . جانبازی
 در راه شرف ، امنیت ، سلامتی و زندگانی برادران اسلامی .

حاکم را در زمانیکه روبه قبله مشغول ذکر بود ، مخاطب ساخته گفتم . تورا
 به همین قبله قسم ، بگو ببینم منظور شما چیست ؟ در این لحظه نامه ای از
 نایب السلطنه برای آنان رسید . و حاکم گفت که این نامه دستور شاه است ، مبنی بر

اینکه تو باید بدون درنگ محل ملاقات و اسامی رفقای خود را فاش کنی. وگرنه اسباب داغ و شکنجه آماده و تازیانه در انتظار است. در این لحظه قیچی را که یادشان رفته بود بردارند، برداشتم و شکم خود را پاره نمودم. خون جاری شد. و من آنان را به فحش و ناسزا بستم. این بود آخر عاقبت من بیچاره و بی گناهی که میخواستم خدمتی به دولت بکنم. چهار سال و نیم از این زندان به آن زندان در زیر غل و زنجیر. شده بودم نوروزعلی خان قلعه محمودی.

س - نوروزعلی خان قلعه محمودی کی بود ؟
ج - حاکم کرمان برای حساب سازی و گول زدن دولت، یا مدعی تاج و تخت میتراشید و یا یاغی. و تا مدتی ذهن دولت را به اعمال نوروزعلی خان فرضی و ساختگی مشغول کرده بود.

همینطور هم نایب السلطنه، هر وقت به فکر گرفتن مقام و امتیاز بود، مرا توقیف میکرد. یکبار زنم از من طلاق گرفت، پسر ۸ ساله ام کارگر کشتی شده بود. بچه شیرخواره ام را سر راه انداخته بودند. وقتی از زندان قزوین مارا به تهران آوردند. نایب السلطنه از یکنفر با بی زندانی مبلغی پول گرفت و او را آزاد کرد. و مرا بجای او به زندان انداختند. این کارها، انسان را از زندگی سیر می کند. و وقتی انسان از زندگی سیر شد هر کاری را ممکن است انجام دهد.

س - با همه این مطالبی که شرح میدهم هنوز سؤال اول باقی است که انگیزه تو در این کار غم انگیز چه بوده است.
ج - علت آن اینهاست: سیل بی عدالتی نسبت به مردم. تبعید سید جمال الدین که مرد مقدسی بود. مگر او بجز حق و حقیقت چه می گفت.

خفه کردن آن آخوند شل شیرازی در زندان که قوام‌الملک را به عنوان کافر لعن کرده بود . ومن خودم در زندان دیدم که به سراو چه آوردند . قدمی از خاك ایران بیرون بگذارید . در عراق عرب ، قفقاز ، عشق آباد و سرحدات روسیه هزاران ایرانی بیچاره را خواهید دید که از فشارستم ترك وطن گفته‌اند . و به پست‌ترین کارها تن در داده‌اند . هرچه جار و کش و خر کچی و باربر و مزدور می‌بینید همه ایرانی هستند . این ستمکاریها ، این بدبختیها ناشی از چه کسی است ؟ آن کسی که از يك نفر صد هزار تومان رشوه میگیرد و او را بر جان و مال و آبرو و ناموس و امنیت مردم يك شهر یا ایالتی مسلط می‌کند . آنچنان وضعی به وجود می‌آورد که مردان فقیر مجبور به طلاق دادن زنشان میشوند تا اشراف بتوانند صد زن بگیرند . هر ساله این شاه خون‌آشام ، بیرحم و ظالم نیم میلیون تومان از این مردم مفلوک به ستم می‌گیرد که خرج عزیزالسلطان کند . که نه به حال دولت فایده‌ای دارد نه به حال ملت . اینها را همه ملت می‌دانند ، اما جرأت فریاد ندارند .

س - با اینحال ما باید همدستان و همفکران تورا بشناسیم و از نظرات آنان استفاده کنیم .

ج - نظر شما نيك است . ولیکن من به شرف نيك نامی و انسانیت خود سوگند یاد می‌کنم که همفکران من در میان این مردم و در این مملکت بسیارند . ولی بخدایی که خالق سید جمال‌الدین و نوع بشر است ، قسم می‌خورم که کسی غیر از خودم و سید از نیت و اندیشه من در کشتن شاه ، آگاه نبوده است . و سید نیز در استانبول است . هر چه از دستتان بر می‌آید ، درباره وی کوتاهی نکنید . اکنون این اتفاق بزرگ به حکم قضا و قدر به دست من جاری شد . بار سنگینی از روی تمام دلها برداشته شد . و مردم سبك شدند .

در ذیل این بازپرسی ابوتراب نظم الدوله - رئیس شهربانی وقت - می نویسد که این کتابچه بازپرسی است که به طور ملایمت و زبان خوش از زبان میرزا محمد رضا به عمل آمد . لیکن مسلم است در زیر شکنجه و صدمات لازمه مطالب بهتر بروز خواهد کرد .

اما مطالب همانهایی بود که گفته شد ، نه شکنجه و نه فریبهای دیگر هیچکدام نتوانست از میرزا رضا مطالب دیگری بیرون بکشد . و وقتی که حاج ملک التجار درازی دوستی مأمور شد که از او حرف بکشد ، به زندان رفته و با مهربانی و دوستی از وی پرسید که در قتل ناصرالدینشاه تنها بودی یا معاون داشتی . وی در پاسخ گفت ۵ نفر با من همراه بودند . حاج ملک التجار با شادی پرسید . نام آنها چیست ؟ می دانی که من محرم اسرار تو ام . میرزا رضا گفت خودم بودم و سایدهام . . . م بود و دو . . ام .

مظفرالدینشاه و مشروطیت

يك حادثه و واقعه در امروز ریشه بسیاری وقایع فردا تواند بود. حوادث تاریخی سلسله‌ای از علت و معلولند. هرچند که تعهد این مقاله در موضوع دیگری است که از نظر زمانی بر مظفرالدینشاه و مشروطیت تقدم دارد، اما بهمان علت مذکور، ناچاریم که از این موضوع نیز ولو باختصار تمام ذکری بکنیم.

پس از قتل ناصرالدینشاه، پسرش مظفرالدینشاه به سلطنت میرسد. وی برادری داشت به نام ظل‌السلطان که از مادری غیر شاهزاده میبود. وبهمین سبب ادعای وی در مورد سلطنت بجائی نرسید. ونتیجتاً مظفرالدینشاه به علت داشتن مادری از شاهزادگان قاجار به تخت سلطنت نشست.

مظفرالدینشاه، مردی سست‌عنصر و معتقد به خرافات بود. جربزه و لیاقت کافی جهت حکومت نداشت. و هم در زمان اوست که رژیم حکومتی ایران از استبدادی به مشروطه سلطنتی تغییر یافت. در مورد

مشروطه کتابهای متعددی نوشته شده است. در این مقاله از توضیح مفصل در این مورد صرف نظر میشود و صرفاً به ذکر پاره ای ملاحظات مبادرت می کنیم .

پس از قتل ناصرالدینشاه، اتابك با این بیت شعر كه:

چرا خون نگیریم چرا خوش نخندیم
كه گوهر فرو رفت و دریا پر آمد
مرگ پدر را به پسر تسلیت گفت و هم پادشاهی وی را تبريك . در آغاز سلطنت مظفرالدینشاه كشاكش نیروهای روسیه و انگلیس در ایران فزونی گرفت. رجال ایرانی نیز یا انگلوفیل بودند یا روسوفیل و هیچكس ایرانی و ایران دوست نبود .

و هم در این زمان انجمنهای فراماسونری یا مجامع سری كه بنام فراموشخانه نامیده میشد. و بنیاد آن از زمان محمد شاه در ایران نهاده شده بود بیش از هر زمانی پا میگیرد .

مردم نیز از وضع نابسامان ملت به ستوه آمده بودند . جرقه ای لازم بود تا باروت را منفجر سازد. باروتی كه از تضاد منافع فئودالیسم با بورژوازی نوحاسته ایجاد شده بود. و این جرقه با كتك زدن یکی از تجار از سوی حاكم تهران شعله زد. تهران در تب و تاب افتاد. برخی از ملایان مهاجرت كردند. مردم به سفارت انگلستان پناهنده شدند. و گفتند كه :
۱ - ما علمای خود را می خواهیم چه بی آنها زندگی برایمان نا ممكن است .

۲ - شاهزاده عین الدوله چون مرد ستمگری است بایستی از كار بركنار شود .

۳ - ملت امنیت ندارد . و ما طالب امنیت هستیم .

سفارت انگلیس از پناهندگان خواست که خواسته های خودشان را بنویسند و انجام آن را از سفارت بخواهند. و ملتزم گردند تا حصول مقصود از تحصن خارج نشوند. و اگر خلاف آن رفتار کنند ، سفارت حق خواهد داشت که بابت غرامات، اموال آنان را ضبط نماید . و پناهندگان موافق میل سفارت چنین کردند . بساط سور و عیش در پهنه سفارت گسترده شد . و به طلاب علاوه بر شام و نهار ، روزی دو قران هم پول میدادند .^۱ و بدینسان سفارت انگلیس با شناخت دقیق و به موقع موقعیت ایران، توانست با جانبداری از تمایلات مردم در مقابل دربار ، بازی را از حریف خود - روسیه - ببرد . در يك گزارش از این دوره می خوانیم که :

« سه روز است بازار و دكاكين تهران بكلی بسته شده . تماماً در سفارت^۲ پناهنده هستند ايضاً آواكاي^۳ زيادی در سفارتخانه درميان مردم است. که به آنها تعليمات ميدهند. و قدغن هم کرده اند که مردم بی اجازه شارژدافر با احدی گفتگو نکنند . ايضاً شارژدافر با وزير خارجه شفهاً گفتگو کرده است، که چرا به عرايض اين مردم رسيدگی نمیشود . تا اينها از سفارت بيرون بروند ؟ جواب داده است که آنها مردمان بی سرو پا و رجاله هستند. شارژدافر گفته است که من مراسله رسمی می نویسم، شماها هم همینطور جواب بنويسيد که به آنها نشان داده بگوئيم شما ها رجاله هستيد. اين سؤال و جواب به يکديگر نوشته ميشود . اما جوابی که در

۱ - ر ك به كتاب اسناد مشروطه تأليف ابراهيم صفائی . نامه ميرزا محمد خان وکیل الدوله - به مختار السلطنه
 ۲ - منظور سفارت انگلیس است .
 ۳ - AVOCAT = وکیل دعاوی

کاغذ رسمی وزیر ، شارژ دافر می نویسد ، این است که اگر اینها رجاله هستند ، و اقوال و اجتماع اینهمه جمعیت ، و ازدحام قابل اهمیت نیست ، و در ایران اهمیت داده نمیشود ، پس آن دو امتیاز راه آهن بوشهر و مسأله رژی ، بحرف این مردم و این قبیل اشخاص و بجهت این هجوم و ازدحام مردم موقوف شده بود ، در اینصورت این دو امتیاز هم ثابت و برقرار خواهد بود . ایضاً از سفارت انگلیس به اکثریت ، بلیت حمایت داده شده که در سر آن نشان هلاهل دارد . تقریباً باین مضمونها ، نوشته شده است . «فلان بن فلان از فلان طبقه ، دارای این بلیت با کسانش در تحت حمایت دولت انگلیس است . و در امن و امان خواهد بود . هر کس به آنها حرفی دارد به سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و امپراطور هندوستان باید رجوع نماید .» ایضاً شارژ دافر میان جمعیت آمده و گفته است ، پادشاه انگلستان پدر عزیز و مهربان شماست ، بسیار بسیار خوش آمدید و از هر جهت در امان هستید^۱

توجه به این ملاحظات ، باعث این تصور میشود که ریشه انقلاب مشروطیت با آب سفارت کشوری بیگانه آبیاری شد . و اگر انحرافات این انقلاب را در سالهای بعد در نظر بگیریم ، و قربانی شدن انقلابیون راستین را در کشاکش سیاستهای منحرف لحاظ کنیم ، اندیشه فوق قوت بیشتری می یابد . چه عملاً بعد از انقلاب همان دوله ها و سلطنه ها ، خود را به عنوان پدر ملت و سرباز پیر انقلاب جا زدند . و حریفان همه فن حریف ، انقلاب را دست کم در مرحله شکل گیری اش ، از توده مردم و خواستهای آنان جدا ساختند . و بنا به مقتضیات سیاسی روز سفارت انگلیس عالماً و عامداً به جهت

۱ - گزارش وکیل الدوله به نریمان خان قوام السلطنه به نقل از کتاب اسناد مشروطه .

پیشبرد اهداف سیاسی خویش در این موضع روشنفکرانه و ترقی خواهانه
جا گرفت .

یکی از معمرین روزنامه نگار برای نویسنده نقل میکرد ، که در هنگام
تحصن ، در سفارت تعدادی مستراح به سبك ایرانی و اسلامی ساخته شده بود .
و گویا سفارت حتی پیش بینی این موضوع را نیز از قبل کرده بوده است .
این سخن به فرض صحت - که دلیلی نیز بر انکارش نداریم - خود حجت
دیگری است بر سخن پیش گفته .

مظفرالدینشاه که در ابتدا از اعطای مشروطیت به واسطه نفوذ
عین الدوله ها از سوئی و طبیعت استبدادی حکومت از سوئی دیگر روی
گردان بود . و آن را کار نا ممکن می دانست و به عضدالملک گفته بود که
« این اوضاعها چه چیز است . نباید به این درجه رأفت و مهربانی با مردم
نمود . گاهی باید کشت و تنبیه نمود . تا مردم قدر عافیت بدانند . اگر این
مجلس و این اوضاع سر بگیرد ، آن وقت بنده به فلان عطار چه امتیاز
خواهم داشت . خدا بکند که آن مجلس برقرار نشود و الا پل آن طرف
رودخانه باقی خواهد ماند . »^۱ بالاخره در زیر فشار مردم ، روشنفکران
و یاری سفارت انگلیس تسلیم شد . و روز افتتاح مجلس نخستین ، با گریه و
تأثر شدید ، بیان کرد که در آرزوی چنین روزی بوده است ! علت تناقضی
چنین از مردی ضعیف و ناتوان را می توان ، در درجه اول مقتضیات جبری
اجتماع و سپس سیاست پر تزویر بریتانیای کبیر دانست . زیرا « حکایت از دحام
مردم در سفارت ساعت به ساعت در تزیید و رسوائی و افتضاح بالا گرفته
بود و هر شب درس قانون می خواندند و همه اهل پلتیک و قانون شده

۱ - ر ك به سند چهاردهم كتاب اسناد مشروطه .

بودند. روزی حدوداً هشت خروار برنج در آب می ریختند و شارژ دافر ۲۰ هزار تومان چك از بانك انگلیس آورده و به رزاز و بقال و غیره داده بود. و مسلم است که این وجوہات را دولت انگلیس میداد. و اگر مردم هم می خواستند که از سفارت بیرون بروند، انگلیس ها ترتیبی داده و کاری کرده بودند که آنها دیگر نمی گذاشتند این مسأله باین آسانی بگذرد. و شارژ دافر نیز بمردم اطمینان داده بود که تحت حمایت دولت علیه بریتانیا هستند. و اگر شاهزاده عین الدوله نیز با آنها طرف شد، مردم بدون ترس و واہمه او را ریز ریز کنند. زیرا که دولت انگلیس مترصد بود که کسی با این جماعت طرف شود، تا توپهای انگلستان سرازیر شود.»^۱

۱ - از نامه وکیل الدوله به اتابك وقوام السلطنه بنقل از اسناد مشروطه .

بگذر از خطه تبریز و مقام شهداش
بشنو آن قصه جانسوز و دل ازغم بخراش
اندران خطه پس از آن کشش و آن پرخاش
خاك راهی که بر آن می گذری ساکن باش
که عیون است و جفون است و خدود است و قدود
« ملك الشعراء بهار »

شرح حال شهدا

وقتی مظفرالدینشاه به سلطنت میرسد، پسرش محمدعلی میرزا به ولیعهدی میرسد. و مطابق معمول در تبریز که ولیعهد نشین بوده است. ساکن میشود. یکی از کارهای مظفرالدینشاه در آغاز سلطنت، بازجوئی از قاتل پدر و شناخت محرکین قاتل بوده است. ضمن این بازجوئیهها به این نتیجه میرسند که ۴ نفر در این قتل بی تأثیر نبوده اند. سید جمال الدین، میرزا آقا خان کرمانی، شیخ احمد روحی کرمانی و میرزا حسنخان خبیرالملک. هرچند سید جمال الدین به واسطه نفوذ فوق العاده اش در دنیا و به

ویژه در عثمانی ، در این ماجرا صدمه‌ای ندید ، و دولت ایران دسترسی به وی نداشت ، طبیعتاً در این مقاله نمی‌تواند عنوانی داشته باشد. اما به ضرورت همکاری نزدیک سید با سه تن دیگر بناچار شرحی باختصار از زندگی وی ضرورت می‌یابد .

سید جمال‌الدین

سید که گاهی ملقب به افغانی و گاهی اسدآبادی میشود، از انسانهای شگفتی است که در هر عصر و زمانه‌ای نظیرش را کم می‌توان یافت. گویا به این سبب خود را افغانی می‌نامیده است که بستگان و دوستانش بر اثر کارهای وی، دچار خشم دستگاه حاکمه نشوند. و سر انجام نیز چنین شد . یعنی بعد از قتل ناصرالدینشاه ، عده‌ای از خویشان سید را محاکمه و اعدام نمودند . سید را در اروپا بیشتر افغانی میدانند تا ایرانی . انتشار ۱۸ شماره روزنامه عروة الوثقی در پاریس، افغانی بودن وی را قوت بیشتری بخشید . اما مسلم این است که وی ایرانی است و در ۱۲۵۴ هـ. ق. در اسدآباد همدان تولد یافته است . تحصیلات ابتدائی را در زادگاه خویش می‌گذراند. ۲ سال در قزوین درس می‌خواند. و سپس به تهران آمده و در محضر درس آقا سید صادق مجتهد معروف تهران حاضر میشود. ۴ سال نیز در نجف به تحصیل اشتغال می‌ورزد. و در سنین نوجوانی به درجه اجتهاد نائل میگردد. سپس به هندوستان عزیمت می‌کند. و در آنجا با زبانهای خارجه آشنائی می‌یابد و بر چند زبان مسلط میشود.

وی مردی ناآرام بود . و همین صفت از وی مردی پرسفر ساخته بود. بطوریکه از هند به حجاز و سپس به افغانستان و پس از آن به مصر

میرود . در آنجا ضمن تدریس فلسفه در دانشگاه الازهر ، انجمن حزب الوطنی را تأسیس می کند . و شاگردانی چون شیخ الامام محمد عبده ، ادیب اسحق ، محمد احمد متمدی سودانی ، اعرابی پاشا و سعد زغلول پاشا را تربیت می کند . در سال ۱۲۹۶ مصر را ترك گفته و مجدداً به هندوستان میرود . در این کشور از طرف حکومت توقیف میشود . و پس از آن به آمریکا و سپس به انگلستان رفته ، و از آنجا نیز رهسپار فرانسه می گردد . در جریان قیام متمدی سودانی پیشنهاد میشود که وی واسطه صلح شود ، اما این پیشنهاد با مخالفت وزیر خارجه انگلیس مواجه میشود . در همین زمان با دمیتری محمد عبده ، روزنامه العروة الوثقی را منتشر میسازد . بعد از تعطیل روزنامه به فکر ایجاد حزب اتحاد اسلامی می افتد . و از سوی ناصرالدینشاه به ایران دعوت میشود . وی این دعوت را پذیرفته به تهران می آید . اما مورد سوء ظن شاه واقع شده ، و بناچار از طریق روسیه ایران را ترك می گوید . در وین بین او و ناصرالدینشاه ملاقاتی رخ میدهد . که منجر بدعوت دوباره از وی می گردد . این بار نیز مسافرتش به ایران پایان خوشی نمی گیرد . وی را با افتضاح از حضرت عبدالعظیم تبعید می نمایند . سید این بی حرمتی را به آگاهی علمای نجف به ویژه حاج میرزا حسن شیرازی میرساند . و از طریق بصره به لندن باز می گردد . و روزنامه ضیاء الخافقین را منتشر میسازد . این روزنامه از طرف دولت انگلستان تعطیل میشود . و سید بنا به دعوت دولت عثمانی به استانبول میرود . و تا آخر عمر در آنجا ساکن میشود . تا در سال ۱۳۱۴ در استانبول به روایتی مسموم میشود و در قبرستان شیخلرمزارلقی به خاک سپرده میشود .

سید یکی از بزرگان انجمنهای فراماسونری بوده است . اما به نظر

آقای ابراهیم فیخزائی نویسنده کتاب گیلان در جنبش مشروطیت، این انتساب وی را نشاندار نمیسازد. زیرا «در آن ایام و روزگاری که هنوز هیچگونه انجمن و اجتماعی در ایران تشکیل نیافته بود، عضویت در انجمن فراماسونها که مرامنامه مشعشع و هدفهای انساندوستانه را مطرح میکرد، طبعاً روشندان و نیک فطرتانی همچون سید جمال و میرزا آقاخان و ظهیرالدوله^۱ و امثالهم را که افکار بشر دوستانه داشتند جلب می نمود. از این جهت نمیتوان او و افراد برجسته خدمتگزار دیگری را که امتحانات ملت پرستی و انساندوستی داده اند، با افراد خیانتکاری که به این انجمنها وارد شده اند هم رنگ دانست. ۲ آثار معروف سید عبارتست از:

- ۱ - دوره روزنامه العروة الوثقی (۱۸ شماره) ۲ - رساله نیچریه
- ۳ - چرا اسلام ضعیف شد ۴ - خطابه در تعلیم و تربیت ۵ - فوائد
- فلسفه ۶ - مباحثات سید با رنست رنان ۷ - دوره روزنامه ضیاء الخافقین^۳

میرزا آقاخان کرمانی

نام وی میرزا عبدالحسین بود. و بعدها معروف به میرزا آقا خان شد. پدرش آقا میرزا عبدالحسین بردسیری و مادرش نوه پسر مظهر علیشاه از

۱ - از درباریان معروف دوره قاجار داماد ناصرالدینشاه و از مریدان صفیهملیشاه بود که کتاب تاریخی از وی به یادگار مانده است. وی طبع شعر نیز داشت و این بیت از اوست:

شها! چراندی اگر سبز حاصل ملت بهوش باش که رویانندش خدای جهان

۲ - گیلان در جنبش مشروطیت.

۳ - جهت آشنائی بیشتر با زندگانی سید جمال الدین به مقدمه کتاب مقالات جمالیه تألیف صفات الله جمالی رجوع شود.

اقطاب صوفیه بود. میرزا آقاخان در سال ۱۲۷۰ ه. ق در قلعه مشیر کرمان در خانواده‌ای کشاورز و زمیندار به دنیا آمد. آثار هوش و نبوغ هم از آغاز کودکی در وی پدیدار بود. چنانکه در سن ۵ سالگی قرآن را آموخت و در سالهائی کم، ادبیات، فقه، اصول، ریاضیات، طبیعیات، فلسفه و طب را فراگرفت. در سن ۲۵ سالگی کتاب رضوان را تألیف کرد و هم در آن زمان کتابی در نجوم از انگلیسی به فارسی ترجمه کرد. در زمان حکومت ناصرالدوله در کرمان، وی مدتی به شغل حکومت بردسیر منصوب شد. اما همین شغل باعث شد که وی متهم به اختلاس در جمع آوری مالیات شد. و در نتیجه این موضوع و پاره‌ای بدگوئیهای دیگر نسبت به حکومت، وی از کرمان به اصفهان گریخت. مدتی در اصفهان نزد ظل‌السلطان اقامت گزید. اما چون روحیه نوکر مآبی دراو نبود، نتوانست در آنجا نیز دوام بیاورد. ناگزیر به تهران آمد. از تهران نیز به استانبول رفت. و در این سفر شیخ احمد روحی وی را همراهی کرد. و از استانبول به اتفاق هم به جزیره قبرس رفتند. و در آنجا ضمن ملاقات با میرزا یحیی مازندرانی ملقب به صبح ازل هردو به مصاهرت (دامادی) وی برگزیده شدند.

مجدداً میرزا آقاخان به استانبول بازگشت و در آنجا با روزنامه‌اختر همکاری می‌نمود. و در ضمن در مدرسه ایرانیان نیز به معلمی پرداخت. در همین زمان، سید جمال الدین به استانبول آمد. و میرزا آقاخان با وی ملاقات کرد. نتیجه این ملاقات عقد اتحادی بین آنان در زمینه تحقق اندیشه اتحاد اسلامی بود. میرزا آقاخان یکی از کسانی بود که در سایه استعداد، لیاقت و پشتکار و علاقمندی در اندک زمانی توانست بر اکثر دانشگاه‌های زمان خود مسلط شود. شاهزاده شیخ‌الرئیس افسر، اولین ملاقات خودش را با

میرزا آقاخان بدینگونه توصیف می‌کند :

« هنگامی که در بقعه متبرکه رضوی مباشر کتابخانه بودم روزی جوانی در اول عهد شباب پیامد . و پس از سلام گفت ، کتاب فصوص الحکم را می‌خواهم . باین جوان گفتم ، تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف . باید اول ثابت نمائید ، که شناور این بحر هستید یا نه . جواب داد ، در هر باب که اشارت نمائید ، اطاعت می‌نمایم . موضوعی نبود که در میان نیاید و میرزا آقاخان ، مانند نهنگ ، امواج ، ادله و براهین را مغلوب آراء و معلومات خود نسازد . ارسطو و لقمان و کلیه حکمای یونان را یکی پس از دیگری ، از بر بیان ، و هر معضلی را توضیح کرده عیان می نمود . تا بر سر موضوع مذاهب رسیدیم . میرزا آقاخان قرآن را قسمی تفسیر و آیات را بیان می نمود ، گوئی از صحابه نبی بوده . احادیث و سنت را بسان متبحری سنی یا امام شافعی و ابو حنیفه توضیح کردی . مذاهب شیعی را به نوعی بیان می نمود ، که از تلامیذ حضرت صادق بوده . مذاهب فرق شیخی و بابی و دیگران را بسان واضعین اصلی آنان میدانست . در میدان محاجه عاجز و از اتیان دلایل در قبال این جوان دانشمند ، فرومانده گفتم . اینک کلید کتابخانه بستان و هر کتاب را که خواهی گرفته مطالعه فرما . »^۱

میرزا آقاخان به واسطه فطرت آزادیخواهی ، هم از سنین جوانی که در کرمان بود ، با حکومت ناصرالدوله درافتاد . و با دیگر جوانان آزادیخواه ، انجمنها برپا داشتند . و بدگوئیهها کردند . ناصرالدوله درصدد دستگیری آنان برآمد که وی فرار کرد . و در یکی از اشعار خود چنین سرود که :

ر ك به مقدمه كتاب هفتاد و دو ملت

یکی شعله از کلک افروختم تن ناصرالدوله را سوختم

عمین خصیصه آزادیخواهی بود که باعث شد وی در طریق فعالیت حزبی، حوزه آدمیت را در اوایل سال ۱۳۰۹ از ایرانیان مقیم عثمانی تشکیل دهد. و گفت آدمیت تازه در استانبول انعقاد نطفه اش شده است. او معتقد بود که باید کاری کرد که خونهای پاکیزه مردم متوسط ملت، از دهقانان و اعیان و نجبا به حرکت آید. و برای اینکار توصیه میکرد که باید « سخت کوشید و جوشید و خروشید. »^۱

خود وی نیز در تمام اوقات زندگی به این توصیه تحقق بخشید. وی با مردمان انقلابی و نهضتهای پیشرو، پیوندی ناگسستنی داشت. میرزا ملکم خان، زمان همکاری خود را با میرزا آقاخان، یکی از دوره‌های پر بار زندگیش میداند.

یکی از خصوصیات بارز میرزا آقا خان، ارائه روشی تازه در تاریخ نویسی است. و بدون شك وی در اثر آشنائی با فن تاریخ نویسی اروپائیان، به این اندیشه افتاده است که تاریخ نویسی را از صورت مضحك و مسخره‌ای که تا آن زمان روش متبع اکثر مورخین بوده است، خارج سازد. باستانای چند تاریخ معتبر، مانند تاریخ بیهقی، اکثر تواریخ، مشحون از ذکر القاب و عناوین مطمئن و خالی از حقیقت می‌بود. در این روش تاریخ نویسی نمی‌توان، تنها مورخ را گناهکار شمرد. زیرا مورخ مانند هر دانشمند و هنرمند دیگری عضو وابسته و پیوسته در بارها می‌بود. و باقتضای آنکه فلسفه فکری انسان از آبشخور معیشت وی مایه میگيرد، هنر و تاریخ و علم رنگ و بوئی اشرافی داشته است. و با مردم و مردمی سخت بیگانه بوده

۱ - به کتاب تحقیق در افکار میرزا ملکم خان رجوع شود.

است. در طلیعه مشروطیت که جوانانی منورالفکر باقتضای تناسب اجتماعی پیدا می‌آیند، و در میان مردم تکیه‌گاهی می‌یابند، هنر و دانش را به میان مردم میکشانند. و برای آنها و از مسائل آنها می‌نویسند و می‌سرایند. و شگفت اینکه میرزا آقاخان هم در فن تاریخنویسی و هم در فن شاعری از پیشگامان این سیره ستوده بوده است.

مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان، در مقدمه این تاریخ پر ارزش چنین می‌نویسد که: « بنده ضعیف فانی گاهی مشغول مطالعه کتب تواریخ و وقایع گذشته میشوم، تا آینده را از گذشته قیاس کنم. و از حوادث ماضیه عبرت گیرم. پس از مطالعه کتب تاریخ ایرانی، آنچه مقصود بود نیافته. زیرا که بعضی از آن کتب پر بود از شرح حالات سلاطین به عبارات متملقانه، که گویا هر پادشاهی مداحی مخصوص داشته. که عیوب او را مستور کرده و هر مدح و فعل حسنی که در عالم گمان داشته از شجاعت رستم و سخاوت حاتم و عدل نوشیروان و حلم احنف و حکمت افلاطون و فصاحت قس و زهد سلمان در باره او نگاشته، و به او منسوب داشته. شاید آن پادشاه از جین در حمام بی کشیکچی باشی نمی‌رفته^۱ یا از غرش رعد در دامن کسی پنهان میشده. و از علم و حلم، سلام‌کننده را دشنام و فحش دهنده را خلعت بخشیدی. و سواد فارسی نداشته و برای تکلم محاوراتی معطل و جز «ما فرمودیم» چیزی نمی‌گفته. و زهدش به اندازه‌ای بوده که آلت داد و ستدش هیچگاه فارغ نبود. و الخ. پیوسته در اندیشه بودم که بر سبک مورخین اروپائی در تاریخ ایران

۱. شاید اشاره وی به مظفرالدین‌شاه است که گویا، هنگام ورود به خزینه حمام کسی می‌بایستی درون آب رفته و با شمشیر به موجودات خیالی حمله کند. و هنگام رعدوی به زیرعبای سیدبحرینی که روضه خوان دربار بوده است. پنهانده میشد.

بنگام . مدتی در صدد تهیه اسباب این کار بودم . هنوز جمع نشده بود که دیدم بعضی ، گوی سبقت از من ربوده . از آنجمله ، مرحوم میرزا آقا خان کرمانی است که کتاب تاریخی نثری موسوم به آینه اسکندری ، و دیگری نظمی موسوم به نامه باستان نگاشته . و باز دست روی هم نگذاشته ، از اخبار صحیح و خدمات بزرگ مردمان سترگ که کوشش در بیداری خفتگان ایران کرده اند و جانها که در سر آزادی هموطنان خود داده اند ، جمع و تدوین نموده ، به طریق روزنامه برخلاف سیاق و شیوه غیر مرضیه متملقان چاپلوس ، بدون ملاحظه در این صحایف درج کرده .

این مقدمه شیوا ، یکی از دلایل بارزی است که میرزا آقا خان پیشرو اندیشه نو در تاریخ نویسی است . میرزا آقا خان ، خود در مقدمه کتاب سالار نامه فصلی بسیار آموزنده در انگیزه نگارش کتاب نوشته است . چون این مقدمه نشان دهنده نحوه تفکراوست ، با تلخیص در اینجا آورده میشود . که در ضمن خواننده با سبک نویستگی وی نیز آشنا شود .

« بمناسبت اینکه این مختصر تاریخ را ، حقیر از روی آثار عتیقه و خطوط قدیمه و . . . نگاشته بودم ، شاید بعضی در مقام اعتراض بگویند که این چه اسلوب سخن سرایی و چه طرز شاعریست . که برخلاف جمهور شعرای ایران ، از دایره ادب و معنولیتی که لازمه کسه لیسان متبصص است خارج شده ، طریق مستقیم سلامت را که مداخله و چاپلوسی باشد ، کنار نهاده ، این طور است و جدی سخن میگوید . ره چنان رو که رهروان رفتند ! جواب عرض می کنم ، باید درختان را از میوه ها شناخت . وامور را از نتایج تمیز داد . در تأثیر و خلافت کلام فصحا و بلغای متقدمین ایران سخنی نیست .

۱ - مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران .

شوخی و شنگی اشعار متأخرین هم قولی است که جملگی بر آنند. ولی باید ملاحظه نمود، که تاکنون از آثار ادبا و شعرای ما، چه نوع تأثیر به عرصه ظهور رسیده و نهالی که در باغ سخنوری نشانده‌اند، چه ثمربخشیده. آنچه مبالغه و اغراق گفته‌اند، نتیجه آن مرکوز ساختن دروغ در طبایع ساده مردم بوده است. آنچه مدح و مدهانه کرده‌اند، نتیجه آن تشویق وزرا و ملوک به انواع رذایل و سفاهت شده است. آنچه عرفان و تصوف سروده‌اند، ثمری جز تبلی و کسالت حیوانی و تولید گدا و قلندر نداده است. آنچه تغزل گل و بلبل ساخته‌اند، نتیجه‌ای جز فساد اخلاق جوانان و سوق ایشان به ساده‌وباده نبخشوده است. اگرما در تاریخ شعرای اسلام و ممدوحین ایشان نظر کنیم، خواهیم گفت اشعار و مدایح ابی نواس و امثال او بود، که خلفای عباسیه را به بطالت شرب قهوات و نوم ضحوات و مناسد دیگر انداخت. مدهانات انوری و ظهیر و رشید و کمال بود، که چنان سلاطین ستمکاره نابکار مغرور پدید آورد. و الشعرا یتبعهم الغاؤون.

شعرای فرنگستان، انواع این شعرها را گفته و می‌گویند ولی چنان اشعار خود را مطابق منطق ساخته‌اند، که جز تنویر افکار و رفع خرافات و بصیر ساختن خواطر و تنبیه غافلین و تربیت سفها و تأدیب جاهلین و تشویق نفوس به فضایل و عبرت و غیرت و حب وطن و ملت، تأثیر دیگری بر اشعار ایشان مترتب نیست. این است معنی ان الشعر من الحکمه

ادوارد براون، در عین اینکه می‌پذیرد که نظرات پیشنهادی میرزا آقاخان حاوی حقایقی است، اما چگونگی طرح این پیشنهادات را «مبالغه آمیز و خشن» توصیف می‌کند. و از اینکه نویسنده «فضایل شعرای متقدم را انکار می‌کند» راه وی را نا صواب می‌شمارد. و از جاویدی و پایندگی

شعرائی چونان مولوی ، حافظ وسعدی دفاع می کند . اما همونا گزیراست
اعتراف کند که « شور وشوق وطن پرستی درآسیا يك پدیده نوینی می باشد .
و ناشکیبائی هواخواهان این جریان جدید را ، در قبال هرز رفتن قریحه و
استعدادهای شعری شعرای متقدم طبیعی و غیر قابل اجتناب بدانند . »^۱
میرزا آقاخان درشاعری سبك و روش فردوسی را درحماسه سرائی بر
می گزیند . و در این قالب شناخته شده ، موضوعات و مضامین اجتماعی
روزرا مخلص می سازد . گزینش سبك حماسه برای وی يك مسأله طبیعی است .
همانطور که برای فردوسی بود .

زیرا زمان هردوی آنها عصر بیداری است و بهوش آمدن ملت ایران
وای افسوس که نتیجه بیداری عصر فردوسی رجعت به ایران باستان بود .
و نتیجه بیداری عصر میرزا آقا خان پناهندگی به دامن تمدن غرب . که هر
دو بیداری از شناخت واقعیات اجتماعی ایران بی بهره بود .

آثار میرزا آقا خان

۱- **روزنامه قانون:** میرزا آقا خان با میرزا ملكم خان در نشر روزنامه
قانون همکاری وسیعی داشت . این همکاری از آنجائشای شده که روزنامه قانون
اعلام کرده بود . « کمپانی این جریده ، چند نفر منشی و مخبر قابل لازم
دارد . چون تقویت این قبیل انطباعات در حق دولت و ملت ، از جمله خدمات
شایسته خواهد بود ، یقین داریم که بسی از ارباب غیرت طالب معاونت این
جریده خواهند شد . توقع ما از شخص منشی از اینقرار است : باید سواد

۱- ر ك به تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت ، تألیف
ادوارد براون ترجمه محمدعباسی .

فارسی و عربی داشته باشد . باید خیلی درستکار و درست اطوار و شخصاً آدم نجیب و طالب کمالات علمی باشد . از برای امنیت و آسودگی مخبران، از حالاً صراحتاً تعهد می‌کنیم که در هیچ صورت اسم هیچ مخبری را بروز نخواهیم داد . چیزی که توقع داریم این است که آنچه می‌نویسند صحیح و بر حسن نیت . . . باشد .^۱

بدنبال این اعلامیه میرزا آقا خان آمادگی خود را جهت همکاری اعلام میدارد . و خود مشوق گردانندگان روزنامه میشود که « این نامه نجات و سعادت و فوز و فلاح را ترك نکنند . » و درعین تشویق از انتقاد سازنده نیز خودداری نمی‌کند و ضمن پیشنهادها می‌گوید :

۱- قیمت اشتراك را فقط « فهم کافی »^۲ قرار ندهید . زیرا کاربی مزد را مردم ارج نمی‌نهند .

۲ - فلسفه تاریخ و علم اقتصاد و علم سیاست را درمباحث بگنجانید و بنویسید که « پول مالیات برای آبادی و نظم شهرهاست نه موجب انعام میر غضب . »

۳ - و باز پیشنهاد می‌کند که باید در جنب روزنامه قانون تاریخ صحیحی از دودمان قاجار نوشته شود که حاوی « جمیع وقایع و نکات تاریخی و ظلمهای جانگداز جانشوز این سلسله جلیله باشد . »

۱ - روزنامه قانون شماره ۱ رجب ۱۳۰۷ «

۲- قیمت اشتراك روزنامه قانون در ابتدا سالیانه يك لیره بود و سپس آن را بطور رایگان بین مردم توزیع می‌کردند . و قیمت اشتراك معنوی برای آن قائل شدند . مانند فهم کافی ، شرط آدمیت، يك ذره شعور و زحمت ابلاغ این نسخه به يك آدم دیگر .

رنگ تفکرات ناسیونالیستی روزنامه قانون و توجه به ارزشهای تاریخی ایران باستان در این روزنامه را نتیجه نفوذ و تأثیر میرزا آقا خان میتوان دانست^۱

۲ - هفتاد و دو ملت - میرزا محمد خان بهادر در مقدمه کتاب هفتاد و دو ملت چاپ برلین سال ۱۳۴۳ می نویسد که میرزا آقا خان این کتاب را به شیوه داستان قهوه خانه سورات نوشته است.^۲ و با موضوعات اسلامی انطباق داده است.

این کتاب که تحت تأثیر اندیشه اتحاد اسلامی نوشته شده است، انتقادی است از مذاهب مختلف و تعصبات بی منطق طرفداران آن. میرزا آقا خان با قلم تند و هتاک خود در این کتاب پرده تعصب متعصبین را چنین می درد.

گروهی در قهوه خانه ای واقع در شهر سورات هندوستان جمع می آیند. یکی می گوید. انسان خدا را آفرید نه خدا انسان را. يك آفریقائی چوب تراشیده ای را از شال کمر در می آورد که این بت، آفریننده جهان است. برهمنی هندی می گوید که خدا چهار سردارد و چهار دست. زردشتی می گوید که خدائی نیست جز اهورامزدا که پاك است و پیروز گر. یهودی می گوید خدائی جز خدای ابراهیم نیست و ملتی جز قوم اسرائیل نه. کاتولیک می گوید

۱ - تحقیق در افکار میرزا ملکم خان تألیف دکتر فرشته نورائی تهران ۱۳۵۲

۲ - قهوه خانه سورات تألیف HENRI BER NARDIN De Saint Pierre

نویسنده فرانسوی و معاصر ژان ژاک روسو است و آثار دیگری عبارتند از: سفر به جزیره فرانسوی و دروس طبیعت و غیره.

همه دینها منسوخند جز دین کلیسا و عقاید پاپ. پروتستان ایراد می گیرد که رستگاری در تبعیت از تفسیر لوتر از انجیل است. و خدا سه است، اما یکی است و یکی است اما سه است. و میخهای صلیب به ناسوت عیسی خورد نه لاهوت وی! ارتدکس می گوید ضرر میخها به لاهوت وی نیز رسید و جهان سه روز بی خدا بود. ترکی مسلمان می گوید دین محمد ناسخ همه ادیان است. و رستگاری در پیروی از محمد و عمر است. فقیهی شیعی ایراد می گیرد که سنی با انسداد باب اجتهاد چگونه رستگار است؟ درویشی از سلسله صوفیان نعمت الهی و پسر زاده رونق علی شاه به فقیه ایرادمی گیرد. ناگاه شخصی بابی، سر برمی آورد که چه می گوئید ای « فرقه متشکته متفرقه مختلفه » شما که سالها است منتظر امام زمانید چرا وقتی که امام ظاهر شد از او اعراض کردید. در این هنگام گروهی از حاضران که از ترسایان قبطی حبش و از تاتارهای لاما و از زیدیهای عرب و اسماعیلیان بودند، بر سر او ریختند. که تو چه بی شرمی. اگر نفس ادعا کافی بود، ادعای فرعون و نمرود و گوساله سامری و غیره پذیرفته میشد. جنجال غریبی برپا میشود. همه با هم می ستیزند. شخصی بنام میرزا جواد شیرازی نیز در بین آنان است، که در نزاع آنان شرکت نمی کند. و همه از او می خواهند که بگوید حقیقت چیست؟ او پاسخ میدهد که حقیقت در تعصب نداشتن است. زیرا حقیقت در انحصار يك طبقه نیست. و عدالت و مساوات حقیقت است.^۱

۳- آینه اسکندری میرزا آقاخان در مقدمه این کتاب می نویسد که در سال ۱۳۰۷

۱ - تلخیص کتاب هفتاد و دو ملت چاپ برلین سال ۱۳۴۳

از انتشارات ایران شهر در ۵۴ صفحه

کتابی در ادبیات فارسی موسوم به آئین سخنوری نوشتم. و بر یکی از بزرگان عرضه نمودم. پس از تحسین فرمودند، بسیار خوب. ولی ما امروز مهم‌تر و لازم‌تر از لیتراتور «Li tterature» چیزی دیگر لازم داریم. و آن هیستوار «Histoire» یعنی تاریخ است. اما نه تاریخی که در مشرق معمول و متداول است. بلکه تاریخ حقیقی که مشتمل بر «وقایع جوهری و امور نفس‌الامری» باشد تا «سائق غیرت و محرک ترقی و موجب تربیت ملت» باشد. بناچار طرح چنین کتابی ریختم. و از پای ننشستم تا اینکه مجموع این فقرات را از کتب متفرقه جمع آورده و در صورت اختصار به رشته تحریر کشیدم. و بمناسبت آئین سخنوری این کتاب را نام نهادم آئینه اسکندری. تا «بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا»^۱

این کتاب در ۳ جلد و شامل ۱۲ گفتار، یک مقدمه و یک خاتمه است. مقدمه آن در تعریف تاریخ و ماهیت آن و فلسفه تاریخ نوشته شده است. و هر یک از ۱۲ گفتار به سلسله‌ای از شاهان اختصاص دارد. و خاتمه کتاب در عادات و اخلاق و آداب و سنن ایرانیان و بررسی علت‌های ویرانی و عقب افتادگی ایران و ایرانیان می‌باشد.

وی در مقدمه، تاریخ را «قباله نجات و سند بزرگواری و شرافت و دلیل اصالت هر قومی، می‌داند و می‌گوید «تاریخ سرمایه شعر و شعر طلعه حکمت و حکمت دلیل سعادت و برهان سیادت هر قوم است». وی در همین مقدمه از عرب زدگی ناله سر می‌دهد. و خشمگین است از اینکه چرا شناخت ایران و ایرانی از رونق افتاده است. و می‌گوید «در نزد ادبا و دانشمندان ایران، دانستن جای سم اسب یعرب بن قحطان و مسقط‌البعره

۱ - مقدمه آئینه اسکندری چاپ تهران

بعیر امرؤ القیس جزو ادبیات و داخل فضایل است. ولی تحقیق احوال فرشاد شیر و جاماسب، نشان زندقه والحاد و دلیل کفر و ارتداد است.»

میرزا آقاخان در همین مقدمه مفهوم سنتی تاریخ را در مشرق زمین و هم در مغرب زمین نفی می‌کند. و تاریخ‌نویسی را با توجه به مفهوم نوین‌یاد فلسفه تاریخ بنیاد می‌نهد. و علت تاریخ‌نویسی خود را چنین توضیح می‌دهد که « تاکنون يك تاريخ صحيح اصلی که احوال قومی را بدرستی بیان کند، در مشرق خاصه در ایران دیده و نوشته نشده . بلکه تمام کتب ایشان پر است از اغلاقات بی فایده و مبالغات بیمزه و تملقات بیجا و اظهار فضیلت‌های بی‌معنا که ابدآ نتیجه تاریخی بر آنها مترتب نیست، چرا که تنها به ترجمه احوال خصوصی سلاطین و امور شخصیه ایشان اکتفا جسته‌اند. آنهم از کثرت مداهنه و ریشخند و فرط چاپلوسی و تملق وقتی که پنجاه ورق از تواریخ آنان را کسی می‌خواند، نمی‌فهمد در احوال کدام پادشاه نوشته شده است . زیرا که جز جناب جهانبانی و حضرت کثورستانی و خاقان صاحبقران و سلطان عظیم‌الشأن و شاهنشاه جمجاه ملایک سپاه و ملك الملوك عجم و شهریار جهانگیر و اعلیحضرت اقدس شهریار همایون عنوانی ندارد . اغلب چنان اتفاساق می‌افتاد که آن خاقان گیتی ستان از فرط سفاهت و سستی نیمه ملك خود را بر باد داده باشد . و آن پادشاه ملایک سپاه و ذات اقدس همایون ظل‌الله از کثرت فسق و فجور و فحشا، ابلیس رجیم هم از دستگاه او عار و استنکاف ورزد . ولی چاپلوسان منفور سر افتخار این يك را به سپهر برین رسانیده و فرشته کروی را جاروب‌کش آستان آن دیگر قرار داده. وقتی که بنا بشود درملتی هر جاهل را بزرجمهر ظالم را نوشیروان و هر روسبی را مریم و هر جبان بیدل را رستم

و هر فاسق فاجر را ادهم بگویند ، دیگر هر گونه فضایل و کمالات بشریه ، آن ملت را وداع خواهد گفت. آنچه ایشان - پادشاهان و وزرا - را مطمئن ساخته همین دروغهای مورخین چاپلوس و مداخلات متملقین سالوس است. که برای جزئی منفعت یا از بیم عقوبت به ریش خود و ایشان خندیدند. و آنان نیز به ریش برداشته سخت باوریدند . «^۱

این کتاب را علاء الملک^۲ وزیر علوم و معارف در سال ۱۳۲۴ هـ . ق به طبع رسانیده است . و با این کار که بدستاری میرزا جهانگیر- خان صور اسرافیل انجام داد ، بقول نویسنده تاریخ بیداری ایرانیان جبران خیانت خود را به وی نمود. و روح میرزا آقاخان را از خود شاد کرد .

دیگر از آثار وی صد خطابه و سه مکتوب را نام برده اند. هر چند که سه مکتوب را به فتحعلی میرزا آخونداف نسبت میدهند ولی به ظن قوی

۱ - از مقدمه کتاب آینه اسکندری .

۲ - میرزا محمود خان علاءالملک طباطبائی در ۱۲۵۸ هـ ق در تبریز متولد شد . خدمت خود را در وزارت امور خارجه آغازید . ابتداء کنسول و سپس مستشار سفارت ایران در روسیه و سپس وزیر مختار ایران در همان کشور شد. و از ناصرالدینشاه لقب علاءالملک گرفت . در نخستین دولت مشروطه (کابینه مشیرالدوله) وزیر علوم میشود و در کابینه اتابک وزیر عدلیه و در سال ۱۳۴۴ هـ ق وفات می یابد .

وی درباره دستگیری این سه تن ، خود را بری از گناه میداند. و می گوید که نامه ای به صدراعظم ایران در باب فوائد اتحاد اسلام نگاشته است . برای اطلاع بیشتر در این زمینه به تاریخ بیداری ایرانیان مراجعه شود .

این انتساب درست نیست. بهر تقدیر سه مکتوب و صدخطابه میرزا آقاخان کرمانی در دهه دوم و سوم و حتی چهارم قرن چهاردهم هـ ق - چون از چاپ آن ممانعت بعمل می آمده - در هزاران نسخه به وسیله دست نویسی انتشار یافته ، و مورد مطالعه افراد روشن بین و میهن پرست بوده است.^۱ قریحه فکری میرزا آقاخان اگر صرفاً در راه علمی هدایت میشد ، چه بسا که آثار بسیار و پر ارزشتری از وی ، به ظهور می پیوست.

ملك الشعراى بهار ، در باره میرزا آقاخان می نویسد که تاریخ آئینه اسکندری در تاریخ ایران باستان از اوست. و بواسطه تحقیقات بی اساسی که در علم فقه اللغه کرده است، از اعتبار افتاده است. مقالات خطابی چندی منسوب به اوست. یکی بنام صد خطابه دیگر بنام سه مکتوب در باره ملیت ایران که بسیار مهیج نوشته است. و فکر ضد عرب در ایران از او نشأت کرد. مفادش احساسی است نه علمی. از اینرو نزد عقلا و اهل علم مقداری ندارد. اما قلمش بسیار قادر و توانا و گیرا و شیرین است. در ۱۷ صفر ۱۳۱۴ قمری به امر دولت در تبریز با شیخ احمد روحی و میرزا حسنخان خبیرالسلطنه^۲ بدست محمدعلی میرزای ولیعهد شهید شد.^۳

این ایرادی که ملك الشعرا ضمن تمجید قلم میرزا آقاخان بروی وارد می کند. مقداری به واسطه روشن بینی وی در امر سیاست است و مقداری نیز از مقوله همان ایراداتی است که پاره ای محققین معنون و جافتاده بر میرزاده عشقی داشتند.

۱ - هزار سال نشر پارسی تألیف کریم کثاورز ص ۱۳۶۶

۲ - معلوم نیست که محقق بزرگواری مانند ملك الشعراى بهار ، چرا اشتباهاً خبیرالملك را خبیرالسلطنه ذکر کرده است.

۳ - ص ۲۷۲ ج ۳ سبک شناسی چاپ دوم. تهران تألیف ملك الشعراى بهار

در اینجا ضروری میدانیم که گزیده‌ای از اشعار میرزا آقاخان را برای شناخت سبك و ایضاح بیشتر نوع اندیشه وی نقل کنیم .

I در یکی از مثنویهای خود ، تأسف خود را از اوضاع ایران آن

روز بدینگونه بیان می‌کند .

همه جای اهریمنان گشته است
دل خود به خون کسان کرده شاد
که شد خاک ایران ز مردم تهی
گریزند در هند و قفقاز و روم
که بینی یکی هیبت افزا مزار
نبینی یکی روح زنده به جای
پدیدار از چهره‌ها سوگ و درد
همه پیکران زار و بگداخته
مگر آبروی همه ریخته
تو گویی یکی را بتن نیست خون
ز سیما پدیدار ، سوز و گداز
به ویرانه بگزیده جا همچو بوم
نه آگه ز آزادی و زندگی
مگر گشته ز آباء علوی عقوق
ندانند فریاد رس را که کیست
تنی مانده بر پای و جانی به جای

مگر حال این ملك برگشته است
گروهی همه بد دل و بدنهاد
همانا که شه نیستش آگهی
همه مردم از دست بیداد شوم
یکی ره گذرکن به ایران دیار
در آن ظلمت آباد وحشت سرای
همه رنگها رفته و روی زرد
همه زهره ها کنده و باخته
همه چشمها گود و بگسیخته
کتف گوژ و گردن شده سرنگون
فرو رفته چشمان و بینی دراز
همه مرغ ماتم همه فال شوم
همه در اسارت و در بندگی
به حرمان جاوید از هر حقوق
کسی مالك مال و ناموس نیست
بریده یکی را دودست و دو پای

یکی را به خنجر ببریاده پی
یکی را به مسمارکنده دو چشم
یکی را زسر دور کرده دو گوش
یکی را بسفته بتن هر دو کتف
دل و جان انسان بیاید به درد
در این ایات وی ، زندگی پرادبار مردمان را ، زیرهمیز ستمگران
تصویر می کند. و از اینکه با انسان رفتاری میشود که حتی بسا دد و دام
نیز شایسته نیست ، دلش به درد می آید.

II در ایات زیر که یادآور لحن حماسی فردوسی است، میرزا آقاخان
به شرح حال خود می پردازد . و از ایده ها و آرمانهای خویش سخن میگوید.
تو تا باشی ای خسرو نامور
به ویژه که باشد ز روشندلی
یکی نامداری ز ایران منم
قلم دارم و علم و فرهنگ ورای
همه خیر اسلامیان خواستم
ابا چند آزاده مرد کُزین
روانه نمودیم سوی عراق
ببخشید حسن اثر نامه ها
مرنجان کسی را که دارد هنر
بجای دوستدار نبی و علی^۱
که خو کرده در جنگ شیران تنم
نژاد بزرگان و فرهمای
دلیم را به نیکی بیاراستم
نبشتیم بس نامه های متین
که برخیزد از عالم دین نفاق
نه خام و نه پخته نبه خامه ها

۱ - یاد آور هجائی است که فردوسی سلطان محمود را گفته است. که دو
بیت آن چنین است :

مرا غمز کردند کان پر سخن
اگر مهرشان من حکایت کنم
به مهر نبی و علی شد کهن
چو محمود را صد حمایت کنم

سیاسم ز یزدان پیروز گر
 اگر شاه را بود حسی نهان
 چو در خون او جوهر شرک بود
 پشیزی به از شهر یاری چنین
 مرا بیم دادی که در اردبیل^۱
 ز کشتن نترسم که آزاده ام
 پس از مردنم هست پایندگی
 پس از من بگویند نام آوران
 که کرمانی راد پاکی نهاد
 در دم زمینورسانند حور
 به دوزخ بمانی تو تیره روان
 تو ای شه چنین راه دین سدمکن
 که ناگه بر آری دلم را ز جای
 بگویم سخنهای ناگفتنی
 که چون بود بیخ و تبار قجر
 به تاتار بهر چه آمیختند
 مرا هست تاریخی اندر اروپ
 مبادا که آن نامه ایشان شود
 همان به که خاموش سازی مرا

که این نخل امید شد بارور
 مرا ساختی بی نیاز از جهان
 ز توحید اسلام خشمش فزود
 که نه کیش دارد نه آئین و دین
 تنم را به زنجیر بندی چوپیل
 ز مادر همی مرگ را زاده ام
 که جاوید باشد مرا زندگی
 سرایند با یکدگر مهتران
 همه داد مردی و دانش بداد
 هم از آسمانم فشانند نور
 همه لعنت آید ز پیرو جوان
 بخیره همی نام خود بدمکن
 همه دودمانت بر آرم ز پای
 بسنم گوهر های نا سفتنی
 چگونه بشام آوریدند سر
 ز شام از برای چه بگریختند
 به قوت فروتر ز توپ گروپ
 که بیخ و تبارت پریشان شود
 ز کینه فراموش سازی مرا

III در ابیات زیر ، وی از هنرهای خویشتن سخن می‌سراید . این

۱ - زندان اردبیل یکی از زندانهای مخوف و شکنجه گاههای معتبر دوره قاجار بوده است .

ابیات که مربوط به عنفوان جوانی وی است ، نشانی از روح انقلابی و همت بلند اوست .

ندیدی تو این خامه ی تیز من
که من از سنان قلم روز کین
مرا هست آثار آفاق شوب
چومن نیزه ی خامه سازم شلال
من آنم که هنگام نطق و خطاب
بی فروزم از خانه يك لكتريك
من این شاعران را بگیرم بچیز
که تاب و توان از سخن برده اند
گر این چاپلوسان نبودی به دهر
تو كلك سیاسی کجا دیده ای
ابا چرب گویان نباشم بهم
ترسم من از بانك باد و بروت
از این گفتم این شعرهای بلند
هر آن کس که آهوی^۱ شاهان بگفت
همیدون به جانست او را خطر
من از بهر ترویج آئین خود
از آن روی دادم سر خود بباد

نپندیشی از كلك خون ریز من
بدوزم بلند آسمان بر زمین
مرا هست بازوی نامرد كوب
بلرزانم آن دستگاه جلال
کنم کوه آهن چو دریای آب
که در جان شه افکند تاك و تيك
نیرزد بمن شعرشان يك پشیز
یکی سفره چرب گسترده اند
نمی گشت شیرین بکام تو زهر
که نانك چنان خامه نشنیده ای
که من کوه آهن بسوزم بدم
زجا بر کنم ریشه دیسپوت^۱
که شه گیرد از این نسامه پند
همه راستیها گشاد از نهفت
مگر شاه باشد بسی دادگر
فدا کرده ام جان شیرین خود
که تا خود نباشم به بیگانه شاد

IV بعد از مقدمه ای در عظمت ایران گذشته، اکنون آن رامفاو کنه

۱ - استبداد

۲ - عیب

ترسیم می‌کند . و از بزرگان و رجال آن به زشتی نام می‌برد . و خطاب به جوانان می‌کند و آنان را به همت و پایداری فرا می‌خواند .

کنونت به تن هیچ نیرو نماند	تو گوئی که در دشت آهونماند
دلیرانت امروز نازك بدن	نبرد آورانت همه سیمتن
وزیران کشور ملیجك نهاد	دییران لشكر بت و حور زاد
امیران جنگی به زخمه درشت	بیزم و برزم آوریدند پشت !
کنون ای مراملت هوشمند	چیرائیید در چباه غفلت نشژند
ولی تا شناسید از خیر و شر	بیایست خواندن حقوق بشر
کجا رفت آن کاهه نيك نام	که در کشور انداخت بلوای عام
برانداخت آئین ضحاك را	چنان اژدها دوش ناپاك را
فریدون فرخ فرشته نبود	ز مشك و ز عنبر سرشته نبود ^۱
ز اژدر کشی یافت او فرهی	تو رو اژدها کش فریدون توئی
بترسای جهانجوی ایران خدای	که بعد از تو خیزند مردم به پای
بنالند از دست جور و ستم	بگویند با ناله ی زیر و بزم
به کار رعیت نپرداخت هیچ	پرستید گه گربه و گه ملیج ^۲

شیخ احمد روحی . میرزا حسن خان خبیرالملک

به علت اشتراك قسمت اعظم زندگی این سه تن ، می‌توان گفت که شناخت زندگانی هریك از آنان ، شناخت زندگی هرسه می‌باشد . اما با این

۱ - بیت اول عیناً و بیت دوم بصورت تحریف از سعدی است . سعدی در

بیت دوم می‌گوید :

به داد و دهش یافت این نیکوئی تو داد و دهش کن فریدون توئی

۲ - اشاره به ببری خان و ملیجك عزیزالسلطان است .

وجود لازم است شمه‌ای از زندگانی این دو تن دیگر ولو به اختصار یاد شود. شیخ احمد روحی : فرزند شیخ‌العلما آخوند ملا محمد جعفر کرمانی است. وی در سال ۱۲۷۲ ه. ق در کرمان متولد شد. تحصیلات مرسوم زمان خود را از قبیل ادبیات عرب ، فقه ، اصول و حدیث آموخت. چندی به امامت جماعت و وعظ و خطابه پرداخت. در سال ۱۳۰۲ با میرزا آقاخان به اصفهان رفت و سپس به تهران و رشت و از آنجا راهی استانبول شد . و در استانبول به تحصیل زبانهای فرانسه ، انگلیسی و ترکی پرداخت . و معلم زبان شد. و در ضمن به ترجمه رسالات و کتب از زبانهای فرنگی به فارسی دست یا زد . در سفری که به مکه نمود ، مدتی نیز در حلب اقامت جست. و سپس به استانبول بازگشت . و در آنجا اتحاد سه گانه به طرفداری از آراء و عقاید سید جمال‌الدین مبنی بر اتحاد اسلامی دایر گردید. وی طبع شعر نیز داشت و در شعر روحی تخلص می نمود. و این بیت از اوست :

دائی اتحاد اسلامم احمد روحی آمده نامم

وی مردی پرهیزگار و با تقوا بود که از حسن صوت نیز بهره داشت. و در هنگام گرفتاری و حبس ، با صوت خوش اغلب اوقات خود را به تلاوت قرآن می گذراند .

شیخ احمد مردی عصبانی ، صریح‌اللهجه و پر خاشاکرمی بود. به طوری که وقتی میرزا محمدعلی ولیعهد ، هنگام بازجوئی او و یارانش به آنان خشم میگیرد، شیخ احمد با صراحت دشنامهای بسیاری به وی میدهد. بطوریکه نوکرهای ولیعهد، از خجالت فرار می کنند .^۱

شیخ احمد روحی، یابه تحقیق مترجم کتاب حاجی باباست. و یا در

ترجمه این کتاب و کتاب ژیل بلاس^۱ همکاری مؤثری داشته است. ادوارد براون با قید «ظاهراً» می نویسد که او در ترجمه ماهرانه داستان حاجی بابا تألیف موریه^۲ با میجر فیلات^۳ شرکت نموده، زیرا عکس او در آستانه کتاب گذاشته شده است. و از میجر فیلات مقدمه ای نقل می کند. که ضمن این مقدمه نوشته شده است. « مترجم فارسی این داستان که عکسش در اول کتاب گذاشته شده، حاجی شیخ احمد کرمانی پسر ملا محمد پیش نماز است.»^۴

ملك الشعراى بهار در كتاب سبك شناسى با قيد تردید در وجود يك روحى، می نویسد « مشهور است که این کتاب را روحى از انگلیسى به فارسی ترجمه کرده است. قلمی که قدرت بر مجسم ساختن حکایات حاجی بابا کرده است، از قادرترین و محکم ترین ساده نویسان آن عصر می باشد. و هر قدر بر نویسنده اصلی این کتاب که بایستی آن را معجزه هوش و فراست و یاد داشت و گرد آوری معلومات شرقی شعرد « آفرین و خه و احسنت رواست. بر این مترجم نیز بایست احسنت و آفرین گفت. نثر حاجی بابا^۵ گاهی در سلاست و انسجام و لطافت و پختگی مقلد گلستان و گاه در مجسم ساختن داستانها و تحریک نفوس و ایجاد هیجان در خواننده نظیر نثرهای فرنگستان است. هم ساده است و هم فنی. هم با اصول کهنه کارى استادان

GILBLAS - ۱

MORIER - ۲

PHILLOTT - ۳

۴ - کتاب انقلاب ایران تألیف ادوارد براون.

۵ - برای اطلاع بیشتر از این کتاب به مقاله پرارزش خانم هما ناطق در همین باره به شماره سوم الفبا مراجعه شود.

نثر موافق و هم با اسلوب تازه و طرز نو، همدستان و در جمله یکی از شاهکارهای قرن سیزدهم است^۱

میرزا حسنخان خبیرالملک

ضمن تفحصات خود نتوانستم در کتابها شرح حال کامل و جامعی از این مرد بدست آورم. و در گفتگوی شفاهی نیز که با یکی از استادان معمر - که در تاریخ قاجار اطلاعات وسیعی دارد - داشتم، نتیجه‌ای عایدم نشد. همینقدر میدانم که وی اهل خراسان است. و مدتی در خدمت امیر علم - خان حشمت‌الملک حکمران قاینات و سیستان بوده است. اما نوکری به مزاجش نساخته و از خدمت امیر کناره گرفته است. و در وزارت امور خارجه به شغل ژنرال کنسول عثمانی منصوب میشود. وی « اندامی ظریف و شمایی موزون داشت. خط شکسته نستعلیق را خوش می‌نوشت. از انشاء و انشاد بی‌بهره نبود. یکی از جواری حرم سلطان، که از سرای سلطنت مرخص و مکنتی داشت، به او عشق ورزید و مهرپیوست. از اینرو نانش در روغن و عیشش مهنا شد. و چون خود را اهل ادب و ارباب کمال میدانست، با آن دو عالم کرمانی (فقیح‌طریق گردید. و دید آنچه دید. »^۲

۱ - ص ۳۶۲ ج سوم چاپ دوم کتاب سبک شناسی

۲ - خاطرات سیاسی میرزا علی اصغر خان امین‌الدوله به کوشش حافظ فرمانفرمایان چاپ تهران.

دستگیری و کشتار شهدا

انجمن اتحاد اسلامی که در استانبول تشکیل میشود، در صدد تحقق آرمان اتحاد مسلمین برمی آید زیرا، که اعضاء انجمن نکبت و وضع اجتماعی مسلمین را ناشی از تفرقه مسلمین میدانستند. لهذا در صدد برآمدند، که نامه-هائی به مجتهدین شیعه در نجف بنویسند. و ضمن آن نامه ها آنان را به اتحاد اسلامی راغب و علاقمند سازند. در تعقیب این اندیشه، انجمنی از روشنفکران و تحصیلکردگان شیعی مذهب در استانبول تشکیل شد. ریاست این انجمن به عهده سید جمال الدین بود. این انجمن دوازده عضو برجسته داشت که مهمترین آنها عبارت بودند از:

شیخ الرئيس افسر، فیضی افندی، رضا پاشا، سیدبرهان الدین بلخی، نواب حسین هندی، احمد میرزا، حاج میرزا حسنخان خبیرالملک، میرزا آفاخان، شیخ احمد روحی و غیره.

مطابق پیشنهاد سید جمال الدین مقرر شد که هر يك از اعضای انجمن

نامه‌هایی نوشته و به اطراف ارسال دارند و ملل اسلامی را دعوت به اتحاد نمایند. سلطان عثمانی از این انجمن و اندیشه‌های آن ابراز خرسندی نمود. و از هیچ‌گونه یاری و پذیرائی نسبت به اهل انجمن دریغ نورزید. ناصرالدین-شاه از شنیدن این خبر دچار بیم و هراس گشت. و به میرزا محمود خان علاءالملک سفیر ایران در عثمانی دستور داد، ایرانیانی را که در این انجمن عضو بودند دستگیر و به ایران بفرستد. علاءالملک هم به واسطه رنجشی که از میرزا آقاخان و شیخ احمد و خبیرالملک داشت، بدنبال بهانه‌ای برای آزار ایشان می‌گشت. و اینک موقع مغتنم بود که وی مقاصد خود را مجری بدارد. لهذا با رئیس نظمیہ استانبول تبانی کرد. و مقرر شد که در قبال دستگیری این سه تن، دولت ایران ارامنه پناهنده عثمانی را به آن کشور مسترد دارد. از سوئی دیگر انقلاب جوانان ترک، که خواستار آزادی و مشروطیت می‌بودند مزید بر علت شد. و پگاه یکی از روزهای ماه رجب سال ۱۳۱۲ هـ - ق مأموران امنیتی به‌خانه شیخ احمد روحی آمدند. و تمام کتابها و نوشته‌های وی را بردند. برادر شیخ احمد که برای اطلاع به خانه میرزا آقاخان رفته بود، آنجا را نیز به وضع خانه برادرش یافت. به اداره نظمیہ شتافت تا شاید خبری از آنان بگیرد. اما هر بار مأیوس‌تر برگشت. چند روز بعد رئیس نظمیہ را ملاقات کرد. و از او شنید که بجهت پاره‌ای سوء تفاهات این سه تن دستگیر شده‌اند و بزودی آزاد خواهند شد و جای نگرانی نیست.

چند روز بعد، برادر شیخ احمد توانست در زندان با وی ملاقات کند. و در این ملاقات شیخ احمد به وی سپرد که به‌نزد سفیر ایران رفته و ماجرای دستگیری آنان را بگوید. جدی افندی (برادر شیخ احمد)

بدیدار علاءالملک شتافت « سفیر گفت اینهارا برحسب حکم دولت ایران به ایران خواهند برد . اما چون حاجی میرزا حسن خان نسبت به شخص من بی اعتنائی کرده و از من دیدن ننموده و اسم مرا بنام حیوانی درمکاتیب خود نوشته اند (اولاغ الملک) باید تنبیه و تأدیب شود بلکه سیاست شود.»^۱

سفیر ایران توصیه نامه‌ای به صدر اعظم ایران در باب شیخ احمد نیز نوشته و به برادرش می‌دهد. وی به زندان برای ملاقات برادر و یارانش می‌آید، و می‌بیند که مأموران در صدد حرکت دادن زندانیان هستند. وی با عجله وسایلی برای آنان تهیه کرده و به آنان می‌دهد . پس از تبعید این سه تن سید جمال‌الدین از طریق سلطان عثمانی اقداماتی جهت استخلاص آنان میکند ، اما مفید نمی‌افتد . آنان در طرابوزان به حالت زندانی و تبعید باز می‌مانند . تا صدای طپانچه میرزا رضا در حرم حضرت عبدالعظیم بلند میشود. آنگاه آنان را به ایران می‌برند . از بردن آنان به ایران بوی خون به مشام می‌رسید . برادر شیخ احمد به سید جمال‌الدین متوسل میشود. اما وی در پاسخ می‌گوید . بگذار آنان را بکشند تا شرف دردودمان آنان باقی بماند . وقتی از سید جمال مأیوس میشود دست توسل به دامان نایب سفارت روسیه که از شاگردان شیخ احمد بود می‌زند . اما او نیز می‌گوید که آنان بابی ونیهیلیست هستند. ودستشان آلوده به خون شاه ایران است. آنان را از طرابوزان به ایران انتقال می‌دهند و به تبریز می‌برند و در آنجا بدستور محمدعلی میرزا ولیعهد در عمارت نسترن و یا زیر درخت نسترن سر می‌برند. پوست سرشان را کنده و در آن آرد می‌انبارند و به عنوان

۱ - از نوشته شیخ محمود افضل‌الملک به نقل از پا ورقی کتاب روزگاری که گذشت به قلم صنعتی زاده کرمانی .

هدیه به دربار قدر قدرت مظفرالدینشاهی می‌فرستند. و این واقعه دردناک و قصابی وحشتناک که نه آخرین است و نه اولین در ماه صفر سال ۱۳۱۴ ه. ق مطابق با ۱۵ ژوئیه ۱۸۹۶ میلادی اتفاق می‌افتد.

احمد کسروی در تاریخ مشروطه، این ماجرا را يك واقعه دلسوز می‌نامد و می‌گوید: اینان پیشرفت اروپا و نیرومندی دولتهای اروپائی را دیده و از اینسو به آشتی‌نگی کار شرق و درماندگی شرقیان می‌نگریسته‌اند و دل‌هایشان به درد می‌آمده و دست و پایی می‌زده‌اند. بیچارگان خود را به آتش زده و برای رهایی این توده‌ها بهر چاره‌ای دست می‌یازیده‌اند.

مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان نامه‌ای از وزیر اکرم - میرزا صالح خان کرد - که نایب‌الحکومه آذربایجان بوده است، ارائه می‌کند. که جهت روشن شدن حقایق، قسمتی از آن نامه را در اینجا عیناً نقل می‌کنیم.

«يك روز محمدعلی میرزا که آن ایام تازه ولیعهد شده بود. بنده را خواسته، تلگرافی از مرحوم میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان نمود که سه نفر مقصر از استانبول می‌آورند. سی نفر سوار بفرستید در آواجق چالدران که سرحد ایران و عثمانی است، مقصرین را تحویل گرفته و به تبریز بیاورند. بنده هم رستم خان قراچه داغی را با سی سوار روانه نموده، رستم خان قریب يك ماه در سرحد معطل و چون از حضرات خبری نشده مراجعت به تبریز کرده است. از طهران جواب دادند که مقصرین این روزها به سرحد وارد میشوند. معجلاً رستم خان را به سرحد مراجعت دهید. مجدداً رستم خان را روانه کردیم. بنده هم نمی‌دانستم که این مقصرین کی‌ها هستند و تقصیرشان چیست. دوسه دفعه هم از محمدعلی میرزا تحقیق کردم گفت منهم نمی‌دانم. ولی محققاً می‌دانستم چون از بنده ظنین بود،

نمی‌خواست بگوید و از این سوءظن او که حسن ظن بوده معلوم می‌شود، حضرات را که وارد مرنده، دو منزلی تبریز نمودند محض احتیاط که مبادا اسباب فرار یا استخلاص آنها، فراهم بیاید اسکندر خان را هم با جمعی سوار به مرنده فرستاد. که در معیت رستم خان با هم باشند. همچنین چون بنده نایب‌الحکومه بودم و اختیار محبوسین انبار دولتی را داشتم، حضرات را به من نداد. خود محمد علی میرزا در محله ششکلان خانه‌ای داشت و بجهت نا تمامی تعمیرات عمارت دولتی در همان عمارت و خانه مخصوص خود می‌نشست. شبانه بدون اطلاع بنده حضرات را وارد نموده و درخانه اختصاصی خود حبس نمود. که بنده هم نتوانستم آنها را ملاقات و از وضع آن بیچاره‌ها مطلع شوم. در این بین از پاره‌ای جاهای لازمه تحقیقات را محرم‌انده نموده و در صدد استخلاص آنها برآمدم. حتی به یکی از قراولها ده تومان داده قلمدان و کاغذی به حضرات رساندم. که از محبس به مرحوم میرزا آقای مجتهد و سایر علما کاغذ التجا نوشته و استخلاص خود را بخواهند. يك روز وقت غروب نمی‌دانم برای چه کاری از دارالحکومه به خانه محمد علی میرزا رفته دیدم، تنها در اطاق، کتابی می‌خواند. به بنده هم اجازه جلوس داده، گفت این کتاب را یکی از سده‌نفر محبوس که اسمش میرزا حسن خان است برای ایران قانون نوشته. کتاب را داد دست بنده. من هم چند سطری خوانده، بعد گفت شما این محبوسین را ندیده‌اید، امشب به محبس رفته آنها را استنطاق کنید. گفتم به این شرط می‌روم که يك نفر هم با من بیاید. خودتان هم در پشت در ایستاده هر چه صحبت می‌کنیم بشنوید. قبول کرد. محمد علی میرزا و بنده و اسکندر خان فتح السلطان و میرزا قهرمان خان و نیر السلطان رفتیم به محبس. خودش پشت در ایستاد.

ما سه نفر وارد مجلس شدیم . دیدم این بیچاره ها تازه از نماز فارغ و هنوز خلیلی را پایشان نگذاشته و سه نفری صحبت می کنند . فتح السلطان و میرزا قهرمان خان با حضرات بنای صحبت گذاشتند . بعد از ربع ساعت گفتم منم می خواهم با شما قدری صحبت کنم . گفتند شما میرزا محمودخان حکیم فرمانفرما هستید . گفتم نه . می بینید که لهجه من ترکی است و یکی از نوکرهای ولیعهدم . بنده صحبت را کشیدم به فواید اتحاد اسلام و نتیجه آن که برای ایران حاصل میشود . حضرات بنده را خوب شناختند . دیدم این بیچاره ها دور نیست بعضی صحبتها بکنند که مضرحال آنها باشد . بنده مخصوصاً صحبت را پرت نموده ، نمی خواستم صحبت دیگری به میان بیاید . در آخر گفتم که ناصرالدین شاه را برای چه کشتند . شیخ احمد گفت بسکه نوشتند ، دادند دستش و قبول نکرد کشتند . همینکه پا شدم ، شیخ احمد گفت میدانی این چه زنجیری است که گردن ما زده اند . اگر می دانستید این زنجیر را از طلا درست نموده روزی یک مرتبه ، به زیارت آن می آمدید . منم واقعاً خون ب سرم زده از حال طبیعی خارج شده بودم . گفتم می دانم ، اگر بعضی ها هم بدانند . بنده با نهایت افسردگی رفتم منزل و همه رادر تدارك چاره استخلاص ، و فکر نجات آنها را می کردم . چند روز از این مقدمه گذشت . صبح زود به من خبر آوردند که حضرات را شب تلف کردند . فوراً بی اختیار رفتم نزد محمدعلی میرزا . گفت که شب حسینقلی خان عموزاده امیر بهادر ماموراً با دستخط شاه از تهران رسید که حضرات را تلف و سر آنها را بتهران بفرستم . بساری دو از شب رفته در خانه اختصاصی خودش زیر درخت نسترن یکی یکی بیچاره ها را آورده سر بریده ،

در صورتی که خودش هم در بالاخانه نشسته و تماشا می کرده . سر عرس را بریده، بعد پوست سر آنها را کنده پر از گاه نموده همان شب توسط حسینقلی خان به تهران فرستاده بود . سرها را هم فرستاده بود توی رودخانه ای که در وسط شهر می گذرد ، زیر ریگها پنهان کرده بودند . نعلها را هم همان شب برده در داغ یولی، زیر دیوار گذاشته و دیوار را هم روی نعلها خراب کرده اند.^۱ کسانی که داستان آنان را دانستند سخت آزرده گردیدند و چند سال دیرتر که آزادیخواهانی پیدا شده و به کوششهایی برخاستند ، همیشه نامهای آنان را بزبان داشتندی و یکی از بیدادگری قاجاریان همین را شمردندی.^۲

۱ - تاریخ بیداری ایرانیان

۲ - تاریخ مشروطه احمد کسروی

توضیحات

* شایسته می نمود که مقاله روشنفکری در زمان قاجاریان، گسترده‌تر از آنچه در این کتاب است، بیان شود. اما پاره‌ای محظورات، سبب شد، که این مقاله به اینصورت که هست درآید. اما تذکار این نکته ضرورت دارد، که روشنفکران عصر قاجار مانند هر زمان دیگری همگی یکسان نیستند. مثلاً به هیچ رو نمی‌توان، میرزا ملکم‌خان را با حیدرخان عموی اوغلی همسان دانست. زیرا مشرب سیاسی و نیت آنها در مبارزات سیاسی و اجتماعی، همانند نیست.

میرزا ملکم‌خان و کسانی مانند او، تا زمانی که به دنبال امتیازند، سخن از قانون، عدالت و مردمی می‌گویند. و آنگاه که به آجیل رسیدند، دم فرو می‌بندند. توگوئی فرامرز هرگز نبود.

برای ملکم‌ها، مبارزه و ستیز وسیله‌ای است برای رسیدن. و به این علت است که ما کسانی مانند ملکم را روشنفکر می‌دانیم، اما انسان دوست هرگز. زیرا که اینان فاقد آرمانهای اجتماعی‌اند، و حدیث نفس برای آنان مهمتر از حدیث جمع است.

* در مورد انجمنهای فراماسونری، جهت گریز از قضاوت یکسویه، و از دست ندادن قاعده تحقیق، گفته‌ایم که «نمیدانیم نیتشان خیر بوده است یا شر؟»

اما گفتنی است که این انجمنها که سابقه‌ای بسیار طولانی دارند. و

برخی ریشه آن را در انجمن مخفی فثیاغورثیان می‌جویند ، زیانشان بیشتر از سودشان می‌باشد . و اولین زیان آن پنهانکاری و تبلیغ سرسپردگی است . به حدی که يك عضو فراماسون بالضروره می‌باید ، نه چشمی برای دیدن و نه هوشی برای ادراك داشته باشد . زیرا که آئین این انجمنها چنین ایجاب می‌کند . و تاریخ نشان داده است که هدف این انجمنها، تبلیغ به نفع سیاستهای استعماری بوده است . لازم می‌نماید ، در اینجا شمه ای مختصر از آئین فراماسونها را ، از دیوان ادیب الممالك - که خود یکی از فراماسونهای ایرانی بوده است - نقل کنیم.

.....	
هست پیدا بر اهل دانش و دید	که درین قرن تابناک از دید
ر فرانسه ز شرق اعظم تافت	آفتابی که قلب ذره شکافت
نور بگرفت سطح عالم را	روشنی داد آل آدم را
تا از آن نور سنگها بگداخت	«لژ بیدارشی» ^۱ در ایران ساخت
وندر آن معبد ستوده پاک	بس گهرها برون شد از دل خاک
بنده را هم برادران ز کرم	ساختند اندر آن سرا محرم
راز پنهان به گوش من گفتند	سنگ سختم چو زر پذیرفتند
خواستم تا به جای این اکرام	خدمت لایقی دهم انجام
لاجرم این چکمه بر بستم	عقدی از لعل و در پیوستم
ای برادر بیار دل به گرو	وز « فراماسنی » ز من بشنو
مجمع فرقه فراماسن	که به جا مانده از زمان کهن
فکر و دانش همی کند تعلیم	بی ریا بر برادران سلیم
حق شاگرد ماسنی نبود	که به کردار خویش غره شود
بلکه با خاطری پر اندیشه	فکرت و حزم را کند پیشه
زان بترسد که جمع اخوانش	آزمونی کنند در شأنش

۱ - یکی از لژهای فراماسونری تهران ، که در سال ۱۳۲۶ ه . ق تأسیس یافت . و پس از مباردمان مجلس در زمان محمدعلیشاه تعطیل . و سپس در ۱۳۲۷ ه . ق مجدداً گشایش یافت .

گر ز تکلیف ما سنی خواهی بشنو از من که یابی آگاهی
از رذائل گریز و می پرهیز زی فضائل شتاب و می آمیز
در اینجا شاعر تعدادی ابیات در توصیف محل انجمن و تفسیر اعداد
و رموز می گوید . و سپس دستور می دهد که :

ور دهد پا سخت کز این گفتار پرده بردار و فاش کن اسرار
پاسخش ده که چشم ما کوراست عقل ما در حجاب مستور است
هر که در این طریقه پای نهد « سردهد لیک سر به کس ندهد »
ور بپرسد تو را رفیق صفی زان کلام مقدس مخفی
پاسخش ده که این کمین بنده نه نویسنده ام نه خواننده
جز هجی بی خبر ز هر هنرم چکنم نیست دانش دگرم
تو به گو حرف اولش ز آغاز تا من از پی همی سرایم باز
سپس او ابتدا کند به سخن تو ز دنبال آن قرائت کن
در سؤال و جواب این اسرار J و A و K و I و N بشمار
هم به کنه حقایق این راه دل شاگرد کی شود آگاه ؟
که کند بالبداهه ساز سخن از پس پرده فراماسن
گوید ار بعد آزمون دراز اندر آن بارگه چه کردی باز
بازگو کاندرا آن وثاق بلند کرده ام عهد و خورده ام سوگند
که نگهدار سرشوم به نهفت نکنم ز آن به خلق گفت و شنفت
نیز در هر مقام و هر هنگام باشم از صدق تابع احکام
چون نیوشد معاهدات ترا باز پرسد مشاهدات تو را
که چه دیدی در آن مقام شگرف وز حقایق چگونه بستی طرف
گودر آن بارگاه روشن پاک دیدم آنها که برتر از ادراک
آنچه در عقل کس نمی گنجد به ترازوی فکر کی سنجد
و آنچه بیرون زدانش و فهم است هر که فهمش گمان کند وهم است

توجه به ابیات مذکور که از مثنوی « آیین فراماسن - فراموشخانه »
نقل شد ، نشان دهنده علاقمندی کامل این مجامع به بی خبری و سرسپردگی

امت . و بدون شك گروهی که بتوانند اعضای خود را با چنین روحیه‌ای بار آورند ، اگر نیت پلیدی هم نداشته باشند ، می‌توانند منشاء بسیاری زیانها و شرور شوند .

□ در مورد واقعه رژی و امتیاز تنباکو، قضاوت صریح و قطعی بسیار دشوار است . زیرا نمیدانیم که مخالفان این امتیاز ، از سوی روسیه‌تزاری حمایت میشدند یا نه ؟ اما مطلبی که گفتنی است ، این است که حاج میرزا حسن شیرازی مفتی تحریم تنباکو ، از آنچنان عظمت و قدرتی بر خوردار بود ، که بعید بنظر میرسد ، جز خیر اسلام و اسلامیان را خواسته باشد . و مبارزه او و سایر علمای دین با سلطان وقت ، از یکسو نشانه قدرت والای آنان بود ، و از سوئی نشانه پیوستگی آنان با ملت بشمار میرفت . و مطلب اخیر در صورتی صحت دارد که بدینی را یکسو نهاده و چنین قضاوت نکنیم که این پیوستگی ، تظاهری جهت قدرت نمائی بوده است .

□ متن فتوای آیه الله شیرازی در موضوع تحریم تنباکورا، صاحب کتاب تحریم تنباکو - مرحوم حجة الاسلام زنجانی چنین آورده است .

بسم الله الرحمن الرحيم اليوم استعمال تنباکو و توتون بای نحوکان در حکم محاربه با امام علیه الصلواة و السلام است حرره الاحقر محمد - حسن الحسيني .

□ در میزان تأثیر این فتوای آیت الله همینقدر کافیست، که گفته شود بمحض انتشار این فتوا ، مردم چپقها را شکسته و به داخل اداره کمپانی امتیاز می انداختند . و حتی در قهوه خانه سلطنتی هم دخانیات یافته نمیشد . و مغازه های چپق سازی و قلیان سازی نیز تعطیل شد . و میخواران به آشکارا میخوارگی می کردند ، اما می گفتند تا چپق و قلیان را آیت الله حلال نکند لب نمیزنیم ! و می گفتند می را به امید شفاعت امان زمان می خوریم ؛ ولی چپق را به چه امیدی بکشیم . نوشته اند که روزی مردم درویشی را دیدند که چپق می کشد . بر سر او ریختند که زجرش کنند . اما او گفت به مولا چرس است . آن جماعت وقتی سر چپق او را خالی کردند و دیدند

که راست می‌گوید ، رهایش کردند . این روحانیت با این قدرت ، به قول آل‌احمد در قبال حمله و هجوم ماشین‌آنجنان سر در لاک خود کشید که مگر روز حشر بدرد .

□ آنچه که روحانیت را به مبارزه با امتیاز تنباکو وا داشت ، بیشتر حس ایستادگی و مقاومت در قبال نفوذ غرب بود . کما اینکه وقتی در اثر شورش مردم ، اعتصاب تجار و حمایت روحانیت ، ناصرالدین‌شاه ناچار شد که یکبار امتیاز داخله و دیگر بار امتیاز خارجه تنباکو را لغو کند . نامه‌ای به امین‌السلطان نوشت . باین عبارت : « جناب امین‌السلطان امتیاز دخانیات داخله که چند روز قبل موقوف شده بود ، این روزها که امتیاز خارجه را هم موقوف فرمودیم و کلیه این عمل بطور سابق شد . بتمام علما و حکام و مردم اطلاع بدهید که مطمئن باشند و به رعایا حالی نمایند . »

و از میرزای آشتیانی خواسته می‌شود که به آیت‌الله شیرازی تلگراف کرده و خواهش لغو فتوا نماید . وی و پاره ای علمای تهران تلگرافی به آیت‌الله اطلاع می‌دهند . آیت‌الله در پاسخ تلگراف زیر را به میرزای آشتیانی مخابره می‌کند .

« ... تلگراف جنابعالی و سایر علمای اعلام در باب رفع دخانیه رسید . اگر چه به مراحم ملوکانه و التزام شاهنشاه ... به احکام شرعیه و فرمودن جنابعالی و سایر علما کثر الله امثالهم ، کمال و شوق و اعتماد است ولی چون تلگراف در این وقت محل اعتماد نیست ، متوقع اینکه به خط شریف تصریح فرموده که انحصار بکلی از داخله و خارجه بحسب واقع از ایران مرتفع و دست اجانب را از این عمل بالمره قطع نموده‌اند . و احتمال عود و تبدیل و تبعیض بهیچ وجه نیست . تا سبب خاطر جمعی این جانب شود . و الا به موجب شریعت مطهره استعمال دخانیات جایز نیست . و حکم بحرمت کما فی السابق برقرار است تغییر نخواهد یافت . »

□ متن امتیاز نامه تنباکو به شرح زیر است :

صورت فرمان

تنباکو و توتون مینوپل خرید و فروش و ساختن داخل یا خارج کل تنباکو و توتون که در ممالک محروسه به عمل آورده میشود ، تا انقضای مدت پنجاه سال از تاریخ امضای این انحصارنامه به ماژورتالبوت و به شرکای خودشان ، مشروط به شرایط ذیل مرحمت فرمودیم . شاه

فصل اول : صاحبان این امتیازنامه همه ساله مبلغ پانزده هزار لیره انگلیسی به خزانه عامره اعلی کارسازی خواهند نمود . اعم از این کار نفع ببرند یا ضرر . این پول هر ساله در ۵ ماه از سال گذشته پرداخته میشود .

فصل دوم : فقط محض تعین ، از توتون و تنباکویی که در ممالک محروسه به عمل آورده میشود ، صاحبان این امتیاز ، ثبت از زراعتیکه میخواهند عمل این امتیاز را نکنند ، نگاه خواهند داشت . ودولت علیه به حکام علیه حکم اکیدی خواهد فرمود که زارعین توتون و تنباکو را مجبور به دادن ثبت نمایند . و اذن و اجازه نامچه برای فروش و معامله و غیره توتون و تنباکو و سیگار و سیگارت و انفیه و غیره حق خالص صاحبان این امتیاز است . واحدی جز صاحبان این امتیاز نامه حق صدور اجازه نامهجات مذکوره را ندارد . ونخواهند داشت اصناف توتون و تنباکو فروش که مشغول این حرفه اند در کسب و معاملات داخله خود برقرار خواهند بود . مشروط به اجازه نامه هائیکه دارندگان امتیاز خواهند داد .

فصل سوم : بعد از وضع جمیع مخارج متعلق به این عمل و تقسیم صدی پنج سرمایه خودشان بین صاحبان امتیاز ، یکربع منافع باقی مانده ، سال به سال تسلیم خزانه عامره خواهد شد . ودولت ایران حق وارسی ، به دفاتر هر ساله آنها را خواهد داشت .

فصل چهارم : جمیع اسباب کارخانه ها و لزومات این کار ، که صاحبان این امتیاز داخل ممالک محروسه می آورند ، از جمیع عوارضات گمرکی و غیره آزاد خواهد بود .

فصل پنجم : حمل و نقل توتون و تنباکو در ممالک محروسه بلا

اجازه صاحبان امتیاز ممنوع است . مگر آنچه مسافری برای استعمال یومیه خودشان همراه داشته باشند .

فصل ششم : صاحبان این امتیاز باید جمیع توتون و تنباکو که در ممالك محروسه به عمل آورده میشود، ابتیاع و در عوض آن قدر کارسازی نمایند ، تا آن درجه که قابل استعمال باشد .

باید تمام تنباکو و غیره که فعلا موجود است ابتیاع نمایند . قیمت که باید به عمل آورنده یا مالک داده شود ، دوستانه بین عمل آورنده یا مالک و صاحبان این امتیاز قرار خواهد شد . ولی در صورت عدم رضایت طرفین به حکمیت مرضی الطرفین رجوع خواهد شد . و حکم قطعی مجری خواهد شد .

فصل هفتم : دولت علیه متقبل میشود که بهیچ وجه علاوه و اضافه بر مالیات و عوارض و رسوم گمرک حالیه در باره توتون و تنباکو و سیگار و سیگارت و انفییه تا انقضاء مدت پنجاه سال از تاریخ امضاء این امتیازنامه ننماید . همچنین دارنده امتیاز و شرکای او متعهدند که تمام رسوماتی را که بالفعل عاید دولت ایران میشود کماکان عاید گردد .

فصل هشتم : هر کس یا کسانی که از این فصل گریزی اختیار نمایند، مورد سیاست و مجازات دولت خواهد شد . و هر کس یا کسانی که در پیش آنها تنباکو و توتون و غیره بجهت فروش این معامله پیدا بشود نیز به جریمه و سیاست سخت دولت گرفتار خواهد شد . دولت علیه حمایت و تقویت صریح هر چه تمامتر خود را در جمیع اعمال صاحبان این امتیاز مرعی خواهد نمود . و صاحبان امتیاز نیز تعهد مینمایند ، که بهیچ وجه از حقوق خود که موافق فصل این امتیاز نامه است تجاوز ننمایند .

فصل نهم : صاحبان این امتیاز مختار خواهند بود ، تمام حقوق یا امتیازات یا تعهدات و غیره خود را به هر کس یا کسانی که میل دارند منتقل نمایند . ولی قبل از وقت به اولیای دولت اطلاع خواهند داد .

فصل دهم : عمل آورنده و یا مالک توتون و تنباکو هر وقت توتون

و تنباکوی خود را حاصل نموده ، به نزدیکترین وکیل صاحب این امتیاز اطلاع بدهد. که حاصل ایشان به چه مقدار است تا اینکه صاحبان این امتیاز نامه بتوانند تعهدات مقررۀ فوق را در فصل ششم به موقع اجرا بگذارند و آن را به زودی ابتیاع نمایند.

فصل یازدهم : صاحبان این امتیاز حق نخواهند داشت ، اراضی ابتیاع نمایند . مگر به اندازه لزوم اجرای این امتیاز نامه به جهت انبار و لزوم آن .

فصل دوازدهم : زارعین بر طبق شروحات که از جانب صاحبان این امتیاز به همراهی دولت مقرر میشود محق میباشند که به اندازه کافی برای حاصل خود مزد پیشگی به آنها داده شود .

فصل سیزدهم : اگر از تاریخ امضای این امتیازنامه تا انقضای مدت یکسال ، کمپانی اجرای آن تشکیل نشود و شروع به کار نشود ، این امتیازنامه از درجه اعتبار ساقط و باطل خواهد شد . مگر اینکه جنگ یا امثال آن که مانع تشکیل کمپانی است ، واقع شود .

فصل چهاردهم : در صورت وقوع اختلاف بین دولت علیه و صاحبان امتیاز ، آن اختلاف رجوع به حکمیت قطعی مرضی الطرفین خواهد شد. در صورت عدم امکان رضایت در تعیین حکم ، اختلاف را رجوع به حکمیت قطعی حکمی به تعیین یکی از نمایندگان دول اتا زونی یا آلمان یا اطریش مقیم تهران خواهد شد.

فصل پانزدهم : این امتیازنامه به دو نسخه مابین اولیای دولت علیه ایران و ماژور تالبوت به امضای اعلیحضرت همایون شاعنشاهی و ثبت وزارت امور خارجه مبادلی شده و مضمون فزاری آن محل اعتنا خواهد شد .

به تاریخ ۲۸ رجب ۱۳۰۸

مورخین واقعه رژی را (ص ۱۶) در سالهای مختلف ذکر کرده اند. آقای دکتر باستانی پاریزی در کتاب تلاش آزادی آن را در سال ۱۳۰۸ ذکر کرده است. و آقای مرتضی راوندی در جلد دوم کتاب تاریخ اجتماعی ایران در سال ۱۳۰۹ و برخی دیگر در سال ۱۳۰۷

مآخذ کتاب

نام کتاب	نام مؤلف	نام مترجم
مالك و زارع در ايران	دکتر ا. ک. س. لمپتون	منوچهر امیری
سپهسالار اعظم	محمود فرهاد معتمد	
از ماست که بر ماست	ابوالحسن بزرگ امید	
مقاله روشنفکر چیست کیست	جلال آل احمد	
غرب زدگی	»	
تاریخ مفصل کرمان	محمود همت	
تحقیق در افکار میرزا ملکم خان	دکتر فرشته نورائی	
خاطرات و خطرات	مهدیقلی خان هدایت مخبر السلطنه	
خاطرات من یاروشن شدن تاریخ صدساله	حسن اعظام قدسی (اعظام الوزاره)	
تاریخ بی دروغ	ظهیرالدوله صفا علیشاه	
فارسنامه ناصری	حاج میرزا حسن فسائی	
تاریخ بیداری ایرانیان	ناظم الاسلام کرمانی	
تحریم تنباکو (اولین مقاومت منفی در ایران)	ابراهیم تیموری	
انقلاب ایران	ادوارد براون	احمد پژوه
اسناد مشروطه	ابراهیم صفائی	
گیلان در جنبش مشروطیت	فخرائی	
مقالات جمالیه	به کوشش صفات الجمالی	
هفتاد و دو ملت	میرزا آقاخان	
تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت	ادوارد براون	محمد عباسی
آئینه اسکندری	میرزا آقا خان	
سبک شناسی جلد سوم	ملك الشعراى بهار	
هزار سال نشر پارسی جلد پنجم	کریم کشاورز	
خاطرات سیاسی میرزا علی اصغر خان امین الدوله	به کوشش حافظ فرمانفرمائیان	
روزگاری که گذشت	صنعتی زاده کرمانی	
تاریخ مشروطه	احمد کسروی	
حکومت تزار و محمد علی میرزا	ن. پ. ماموتوف	مشرف الدین میرزا قهرمانی
تحریم تنباکو	مرحوم حجت الاسلام زنجانی	
	به کوشش جواد - س - ه	